

تروتسکی «مظلوم»!

(قهرمان رمانهای پلیسی آقای ایزاک دویچر)

پیشکش کارگران و روشنفکران انقلابی کشورمان

(تحلیل سیاسی)

رضا خسروی

فهرست عناوین در صفحات

۴	دیباجه آثار ایزاک دویچر
۷	کمونیسم اولیه
۹	کمونیسم علمی
۱۰	مکتب «فرانگری»!
۱۲	خایه مالان «نوین»!
۱۴	ماموریت «سری»!
۱۵	خانه «آخرت»!
۱۶	شکارچی «ماهر»!
۱۷	شامورتی بازی ادبی
۱۸	اعترافات «شاهانه»!
۱۹	انتخاب طبقاتی
۲۰	تعلق خاطر «حقیران»!
۲۱	بیوگرافی تروتسکی «مظلوم»!
۲۲	برقراری «تعادل تاریخ»!
۲۳	فیلسوف «تقدیری»!
۲۴	دفاعیه «توراتی»!
۲۶	دعای «متناقض»!
۲۷	دروغگوی «کم حافظه»!
۲۸	حقایق «تلخ»!
۲۹	زندگی «محقر»!
۳۰	رونوشت برابر اصل است
۳۳	خانواده «مقدس»!
۳۵	خطای تاریخی
۳۷	سازمان «مرموز»!
۳۹	مراسم «آشتی کنان»!
۴۱	انترناسیونال «جدید»!
۴۳	حزب «نوین»!
۴۵	رسالت «موعود»!
۴۶	دروازه «تاریخ»!
۴۷	مهمان «طلبکار»!
۴۸	کلک «مرغابی»!
۵۰	تالی «تروتسکی»!
۵۱	ماموریت «ویژه»!
۵۳	لیچار «تاریخی»!
۵۵	هجرت «پیامبر»!
۵۶	دیدار با «رسول»!
۵۷	تعلیم زندانیان «جاهل»!
۵۸	گنجینه «مفقود»!
۵۹	لفاظی «انقلابی»!
۶۰	جهل «پنهان»!
۶۱	صحابی «گمنام»!
۶۲	معمای «تروتسکیسم»!
۶۳	میراث «تنوریک»!
۶۵	شرط بلاغ

۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۷
۷۸
۷۹

لئون « مقدس »!
مرجع تقلید « خوبان »!
تجدید نظر « علمی »!
ویروس اپورتونیزم
گرگ زاده گرگ شود
کولاک در « لاک »!
آگاهی و رهائی
سازش « آبرومندانه »!
انحلال انترناسیونال اول
فخر کولاک زاده
خشم « نجیب زاده »!
سگ زرد برادر شغال

دیباجه آثار ایزاک دویچر

تعلق خاطر تباری - توراتی آقای ایزاک دویچر نسبت به تروتسکی، احتمالاً تحت تاثیر پس مانده اوهام مشترک آبا و اجدادی... قابل انکار نیست. بنظر من، غلظت این تمایل « خرافی »! که مثل یک تسمه اتصالی نیرومند در تمام روایت های ایزاک دویچر راجع به زندگی مرشد فقید به چشم می خورد، خیلی سوء ظن برانگیز، بوی تند تاریخ ستیزی می دهد، کلی جای حرف دارد. خاصه اینکه آقای ایزاک دویچر، بعنوان نظریه پرداز، ادیب و نویسنده، پژوهشگر و محقق و مورخ صاحب نام دنیای « آزاد »! یک آدم عامی نیست. نکند که راوی شهیر ما ریگی بکفش داشته باشد...

نقش ایزاک دویچر - بعنوان « مورخ »! در توجیه تعابیر گل و گشاد، نظرات چپ اندر قیچی، در اشاعه تزه های مالیخولیائی تروتسکی... مشکوک، فرق زیادی با شعبده بازی گوبلز ندارد. در « مواردی »! حتی روی گوبلز را هم سفید می کند. چطور؟ خیلی ساده. چون مردک شکست هیتلر و هیتلریسم، فرجام نازیسم را « نا صواب »! پیروزی بزرگ دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا در جنگ دوم جهانی را... باین خاطر که با مطلوب تروتسکی منافات داشت، رویدادی « تلخ »! قالب کرده و نتیجه قیام مردم، رنجبران شهری و روستائی، خلع ید شدگان در قبال خلع کنندگان، پیکار کارگران با بورژوازی و امپریالیسم، جنبش ترقی خواهی در دوران معاصر را مورد سرزنش قرار می دهد...

ناگفته نماند که این رویداد « تلخ »! پیروزی بزرگ دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا در قبال هیتلریسم و نازیسم، تزه های مالیخولیائی تروتسکی که هیچ، تمام رویاهای ایزاک دویچر را هم بر باد داد. پیوند « خرافی - توراتی »! اوهام آبا و اجدادی... مرید و مرشد کور را بسمت تاریخ ستیزی آشکار کشید، با نازیسم مانوس کرد. تا اینکه عالیجناب تروتسکی، دار فانی را وداع گفت، تسلیم غریزه، قربانی الزامات پائین تنه خود شد. حال آنکه آقای ایزاک دویچر، تازه جان گرفت، در غم انتظارات بر باد رفته خویش - بعنوان « مورخ »! زیر سایه لردیسم و با چراغ سبز بنیاد بشر دوستی راکفلر... خروج کرد و به خونخواهی مرشد عیاش برخاست...

فقط دو سه نمونه انتخابی از تزه‌های مالیخولیائی تروتسکی «مظلوم»! برای تأیید گفتار فوق کافی است. تزه‌هایی در باره خبرگی و شجاعت هیتلر، پیروزی محتوم فاشیسم در آلمان... که می‌بایست تسویه حساب با استالین، سقوط «دیکتاتوری استالینی»! در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را تسهیل نماید. می‌فرماید:

الف) دیکتاتوری پرولتاریا، اصلاً به یک جامعه بی طبقه منجر نمی‌گردد، بلکه بسمت بروکراسی خودکامه منحرف می‌شود.

ب) نظام استالینیستی کارش بکلی تمام شده و در آستانه سقوط قرار دارد. نابودی محتومش، دیر یا زود، مثل پیروزی فاشیسم در آلمان، فرا می‌رسد.

ترکیه، ۲۹ آوریل ۱۹۳۳ میلادی

پ) ساده لوحی است، اگر کسی بخواهد فرق هیتلر و استالین را با توسل به خصائل فردی شان توضیح دهد. معذالک، در اینکه هیتلر خبره تر و شجاع تر از استالین است، هیچ شکی وجود ندارد. به مصداق آن ضرب المثل فارسی: تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل...

ترکیه، ۱۱ مارس ۱۹۳۹ میلادی

از کتاب کلفت «آثار تروتسکی، جامعه شوروی و دیکتاتوری استالین، در دو مجلد، جلد اول آن در ۶۷۸ صفحه، از ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۶ و جلد دوم، ۱۳۶۹ صفحه، از ۱۹۳۶ تا ۱۹۴۰ میلادی، تألیف مریدان شهیر تروتسکی، نسخه آلمانی - انتشارات راش و رورینگ.

Trotzki Schriften, Sowjetgesellschaft und Stalinistische

Diktatur, Band ۱, ۱۹۲۹ – ۱۹۳۶, Band ۲, ۱۹۳۶ – ۱۹۴۰, Rasch
und Roehring Verlag

در این راستاست که ایزاک دویچر « مورخ »! مثل یک رمال حرفه ای، موهوم می بافد، حتی نا گفته ها و نا نوشته های تروتسکی را حدس می زند، وانمود میکند که گویا با « روح مرشد فقید در جهان باقی »! تماس دارد. همین شامورتی بازی ادبی مضحک و جهتدار، نوعی جن گیری « تاریخی »! می رساند که ایزاک دویچر « مورخ »! زیادی نوش کرده، سر به هواست، بیراهه می تازد. **رنگ رخساره خبر می دهد از سر ضمیر...**

دلایل و شواهد بسیاری وجود دارد، مبنی بر اینکه رمان های پلیسی، آثار غلط انداز ایزاک دویچر در ترویج نوعی کمونیسم ستیزی « علمی »! براساس دعاوی ضد و نقیض ماکس ایستمن، از مریدان مصلحتی تروتسکی، شهروند یهودی تبار ایالات متحده و نفوذی پلیس در حزب کمونیست آمریکا، در باره « خیانت های استالین، انحراف حزب و دولت کارگری در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی »! اینها همه به نقل از تروتسکی... استوارند. بهر حال، سابقه کارهای ادبی مشکوک ماکس ایستمن، فعلا مورد بحث نیست. این رشته سر دراز دارد...

این شیوه تاریخ نگاری پلیسی، ماموریت سری آقای دکتر ساخت، شهروند یهودی تبار آلمانی - آمریکائی و کارچاق کن گروه مالی مرگان، نفوذی فعال امپریالیسم آمریکا در آلمان سال های ۲۰ و ۳۰ سده بیستم میلادی را تداعی می کند. بقول کورت گسوایلر، مورخ آلمانی، آلمان شرقی، نامبرده (ساخت) طرفدار تزار راه اندازی سرخ ستیزی در سطح ملی و جنگ جهانی (منظور جنگ دوم جهانی است) علیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی... در توطئه محافل « خوبان »! برای استقرار نوعی دولت نظامی بجای جمهوری وایمار در آلمان حضوری مستقیم داشت. بقول معروف: تا نباشد چیزکی مردم نگویند چیزها... **شرح ماجرا در کتاب کورت گسوایلر، بنام « دولت بانک های بزرگ - مونوپل های صنعتی، ۱۹۳۲/۱۹۱۴ »، نسخه آلمانی، انتشارات دب.**

Grossbanken – Industriemonopole Staat, deb verlag, Kurt Gossweiler

معذالک، اگر اشتباه نکنم، مثل اینکه تا کنون هیچ کدام از کارهای ادبی، آثار نسبتاً کلفت آقای ایزاک دویچر «مورخ»! مدافع دولتمداری بورژوازی، خادم امپراتوری سرمایه، مداح مناسبات جاری، طرز تلقی مسلط... با نیش قلم پارسی برخوردی نداشته، زخمی عمیق نخورده، یا اصلاً کالبد شکافی نشده، در یک کلام، هنوز توسط کمونیست های وطنی مورد انتقاد قرار نگرفته اند. یک نسل جستی ملخک، دو نسل جستی ملخک...

پس بیخود نیست که آثار ایزاک دویچر، تئوری فروش مکار و جانبدار: مداح نظم مستقر، امپراتوری پول، دیوانسالاری ثروت... کلی بازار دارد. رمانهای پلیسی این «مورخ»! گروههای ممتاز، مالکان و سرمایه داران، خرده پای کور و کودن در شرق و غرب و شمال و جنوب را بوجد می آورد، ورشکسته ها، سرخورده ها... چپ و راست و میانه، رجاله های سیاسی را، از خود بی خود می کند. باشد که این مختصر، فراخوان برای تعرضی انقلابی، در میان عیاران پاک باخته کشورمان گوش شنوا پیدا کند...

دیر آمدی ای نگار سر مست زودت ندهیم دامن از دست

کمونیسم اولیه

سابقه دعوای فلسفی میان دو جهان بینی متفاوت برسر پیدایش طبیعت، میان دو طرز تلقی متقابل، ایدالیسم و متریالیسم، در باره هستی و هستنده ها، وجود و موجود... برسر چگونگی تکرار کائنات در فضای بیکران هستی، بازآفرینی زیست جمعی انسان ها در چارچوب قوانین کور طبیعی و اقتصادی، به گذشته های دور باز می گردد. تاریخ مکتوب، با تمام اما و اگرهای احتمالی، گواهی می دهد که چطور جانوری ۴۶ کروموزمی از نسل نوعی میمون، ارگانیسم آلی با پتانسیل ذخیره سازی بلند مدت ذهنی (حافظه)، نا خواسته، به حکم غریزه، در تکرار ذاتی و خود انگیزته و قانونمند طبیعت، سهیم شد، در تغییرات قهری و مستمر کائنات حضور پیدا کرد. چطور کمونیسم اولیه، بمثابة نوعی شناخت، معرفت خام، وقوف حسی و چشمی در مورد طبیعت، آگاهی در مورد زیست جمعی... رقم خورد. بقول ارسطو: شناخت هستنده ها، جهان پیرامونی از راه مشاهده، شناخت اصول، علت و معلولها ها از راه نظر.

متافیزیک

تا اینکه بعد از نسل ها، بدنبال پیشرفت های عظیم علمی و فنی، اختراعات و اکتشافات، صنعت بزرگ، تولید انبوه و بازرگانی فرامرزی در بستر مالکیت خصوصی، رشد نیروی مولد در لوای دولتمداری بورژوازی، شرایط مادی برای دخالت آگاهانه هستند نیشعور در دگرگونی های طبیعت، تغییرات مستمر کائنات کثیر، چگونگی بازآفرینی زیست جمعی فراهم گردید، نوبت به یک جهان بینی علمی و منسجم رسید... **تاریخ ندا داد، ایست، ایست، عذاب و شکنجه قرن ها کافاست...**

کمونیسم علمی

کمونیسم علمی = جهان بینی مکتوب مارکس و انگلس در باره کائنات: طبیعت مادی و ملموس، عینی و تاریخی، خود انگیخته و متحرک و بی انتها را برسمیت می شناسد. زیست جمعی هستند ذیشعور را مفروض می دارد. علمی است: چون بر داده های مادی و تاریخی، امکانات تغییر پذیر عینی، تجربیات دور و نزدیک، رویدادهای جاری و ساختاری، گذار از وضع موجود، رشد کمی و کیفی، مبارزه نیروهای متقابل، میرنده و بالنده در زمان و مکان متکی است. قانون عام تکامل، صادق برای پدیده های طبیعی و بیولوژیک، مقولات اقتصادی و اجتماعی در روند بازآفرینی زیست جمعی...

در مقابل، ضد کمونیسم با طبیعت خود انگیخته، فضای بیکران هستی، جهان خارجی، خارج از ذهن، میانه ندارد. قانون عام تکامل را انکار می کند. تغییر پذیری پدیده ها، هستی و هستند ها، مقولات اقتصادی و اجتماعی را برسمیت نمی شناسد. خلع ید کشاورزان منفرد، صنعتگران مستقل، بهره کشی، مال اندوزی، دلالی، احتکار، مالکیت خصوصی بر کار و ابزار و محصول، دیوانسالاری ثروت... محرک مبارزه طبقاتی در روند بازآفرینی زیست جمعی انسانها را بر نمی تابد. در یک کلام، ساختارها و پیکره ها را ثابت و ماندگار، ازلی و ابدی می پندارد، رویدادها را دلبخواهی می داند... تاریخ را نمی پسند. گویا تقابل قهری و مستمر میان دارا و ندار، از برده داری تا سرمایه داری، من درآوردی، مبارزه کارگر و سرمایه دار برای مزد و اشتغال و آموزش، پیکار پرولتاریا و بورژوازی برسر چگونگی بازآفرینی زیست جمعی انسانها در دوران معاصر، تردستی، توطئه کمونیست هاست...

مکتب «فرانگری»!

حق با مارکس بود. تمام تئوری کمونیست ها را می توان در یک جمله خلاصه کرد: نفی مالکیت خصوصی. اما چطور؟ یک راه بیشتر وجود ندارد: بسیج خلع ید شدگان، ارزش آفرینان گمنام، زحمت کشان شهری و روستائی، آرایش رزمی کارگران، طبقه مولد و مترقی، مبارزه آگاهانه و سازمانیافته پرولتاریای انقلابی برای مصادره دموکراسی، حکومت مالکان و سرمایه داران، تسویه حساب با نظم مستقر، دیوانسالاری ثروت...

برعکس، کمونیسم ستیزی «علمی»! بعنوان یک گارگاه بدل سازی، شامورتی بازی ادبی... باستانی تر از آن است که ابتکار ایزاک دویچر باشد. این شغل نان و آبدار، سامانه بورژوا - پلیسی، از قضا یک پیشینه قبلی دارد. با تمرکز عمودی ثروت، سرمایه های منفرد و فامیلی بسود بانک های بزرگ، اشاعه سوداگری پول، اعتبارات شفاهی، دلالی و کارچاق کنی، سفته بازی، استقلال تمام عیار اشرافیت مالی از تولید و مبادله، مکانیسم ارزش آفرینی، صنعت و کشاورزی و بازرگانی در میانه سده نوزدهم میلادی رقم خورد. محصول تورم پول، چربی زیادی است. با چراغ سبز محافل «خوبان»! سازمان داده شد...

سخن برسر یک بنگاه کارچاق کنی «مستقل»! ولخرج و مهمان نواز، با کلی خدمه، ماموران مرئی و مخفی، شاخه های متعدد، اداری و امدادی، برای توجیه اشرافیت مالی، حمایت از نظم مستقر در شرایط اضطراری است. که خیلی راحت، چپ و راست پول پخش می کند. با دست پر توپ می زند. تئوری فروشان را قلقلک می دهد: شاهد حضور روشنفکران «دلسوز»! اپورتونیسم و رویونیسم در جنبش کارگری... پاداش دمسازی با نظم مستقر، دیوانسالاری ثروت را برخ می کشد، خرده پای کور را از خود بی خود می کند. شگردی نسبتاً (موثر) برای جلب رضایت سوسیال - بزدلان «دمکرات»! بسیج صاحبکاران خرد و متوسط... در قبال نفوذ مارکسیسم فضول و فعال و گستاخ در میان کارگران و دهقانان و زحمتکشان و روشنفکران انقلابی، کمونیسم علمی در جهان سرمایه داری...

در این ارتباط، تاریخ مکتوب، با تمام اما و اگرها، عیب و ایرادها، گواهی می دهد که چطور سوسیال – بزدلان کور و گنده گوز و « دلسوز »؟!؛ مثل لاسال و دورینگ و برنشتاین... مبانی تبدیل مادی و تاریخی را دستکاری، قانون تکامل اقتصادی و اجتماعی بر اثر رشد نیروی مولد را ماستمالی، موضوع مبارزه طبقاتی در بستر مالکیت خصوصی را انکار کرده و با بورژوازی خودی کنار آمدند.

گواهی می دهد که چطور کائوتسکی و شرکاء کشفیات اقتصادی، بسیاری از کارهای فلسفی، تزه‌ها و نظرات، تئوری گذار انقلابی مارکس را، سال های متمادی از دسترس کارگران و روشنفکران انقلابی دور نگهداشتند، اصول مارکسیسم را مردود شناختند، تا بتوانند با اشرافیت مالی سازش کنند. نوعی خود فروشی « علمی »! هر که نان از عمل خویش خورد...

همین دلّک ها، رجاله های سیاسی بودند که مصوبات انترناسیونال، توافقات جمعی مارکسیست ها راجع به جنگ و انقلاب در شرایط اضطراری را زیر پا گذاشتند. برای امپریالیسم ویرانگر، مهاجم و اشغالگر هورا کشیدند. اقتصاد جنگی، ارتقا بودجه نظامی، میلیتاریسم کور و احمقانه را تائید کردند. گریز استعماری بورژوازی خودی برای چاپیدن خلق ها در مناطق دور دست، مصادره دارائی و اموال دیگران را برسمیت شناختند...

خایه مالان « نوین »!

پس حق با لنین بود. کائوتسکی و شرکاء در خیانت سنگ تمام گذاشتند. چون آشنا با موضوع قطعه‌نامه بال... در آستانه جنگ اول جهانی وارو زدند، خرج خود را از مارکسیسم جدا کردند، با نشخوار استفراغ لاسال و دورینگ و برنشتاین... مارکسیسم را « کهنه »! انقلاب سوسیالیستی را « غیر لازم »! جلوه داده و طبقه کارگر را بلحاظ ایدئولوژیک خلع سلاح کردند... بی خبری آقای ایزاک دویچر از این حقایق « تلخ »! با هیچ عقل سلیم جور در نمی آید، حرف مفت است. با نقش مخرب، ضد تاریخی - ماموریت این « مورخ »! برای لجن مال کردن انقلاب سوسیالیستی اکتبر، دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا، پراتیک مارکسیسم، کمونیسم « روسی »! در یک جغرافیای معلوم سیاسی، بستگی تام دارد. شرط بلاغ...

در غیر اینصورت، اصل مبارزه آشتی ناپذیر طبقاتی از اعتبار می افتد، خصومت هیستریک، بورژوا - توراتی مرید و مرشد با استالین « بد خلق »! دستاوردهای دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا در یک جغرافیای معلوم سیاسی، خصومت حضرات با مارکسیسم و لنینیسم در پرده ابهام قرار می گیرد. بسلامتی سوسیال - بزدلان ماستمالی می شود...

معذالک، تلاش شبانه روزی آقای ایزاک دویچر « مورخ »! نتیجه نداد. آرزوی تروتسکی « معصوم »! هوادار پر و پا قرص لاسال و برنشتاین، کائوتسکی و شرکاء برآورده نشد. چطور؟ چون دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا، مغرور و استوار، هرگز مایوس نشد، تا آخرین نفس جنگید، شکست نخورد، بر اثر توطئه های ارتجاع داخلی و خارجی، تهاجم امپریالیستها از پا در نیامد. آنچه که فروپاشید، حتی پیش بینی شده، نه این دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا، بلکه آن دیوانسالاری کور و منحط، لاشه متعفن « سوسیالیسم کارچاق کنی »! ضد انقلابی و ضد کمونیستی خروشچف و شرکاء بود...

گواینکه آقای « اتحادیه بین المللی »! شاید با موافقت خرس روسی، هیچ بعید نیست، بدنبال سقوط نمایشی همین دیوانسالاری حقیر و منحط، حکومت ضد انقلابی و ضد کمونیستی، بعد از فروپاشی امپراتوری شوروی، قشقرقی براه انداخت که نگو. برای لاشه این رژیم کور و ورشکسته و فاسد، جلاد دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا در دوران گذار... تابوتی ساخت که نپرس. حتما با توافق محرمانه رقیب مفلوک، شاد و شنگول، بر مزار « کمونیسم »؟! جام زد، جشن گرفت، رقصید، مراسم گل ریزان برپا کرد، سنگ تمام گذاشت. بمناسبت « پایان تاریخ »! نقل و نبات پخش کرد...

این شعبده بازی مضحک، مراسم بزرگقصابی بمناسبت « پایان تاریخ »! آخرین قسمت از اصلاحات ننگین، کودتای خرنده باند خروشچف - میکویان، نشان می داد که امپراتوری شوروی و با نقاب « سوسیالیسم واقعا موجود »؟! در انتظار چه سرنوشت غم انگیزی نشسته بود - خود کرده را تدبیر نیست. نشان می داد که خصومت توراتی - فامیلی - ملاکی تروتسکی « مظلوم »! ایزاک دویچر و اوباش « تروتسکیست »! با دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا، پراتیک کمونیسم علمی در سرزمین اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، خصومت خرده پای کور و کودن وطنی با لنین و استالین « بیرحم و خشن »! از کجا آب زمزم می خورد...

ماموریت « سری »!

حال می رسیم به خدمات، ماموریت سری ایزاک دویچر « مورخ »! شواهدی هست مبنی بر اینکه کلی از نقل قول های جاری در باره روابط محرمانه تروتسکی « مظلوم »! با سوسیال دمکرات های مشکوک... توافقات در گوشی لنین و تروتسکی در مورد مسائل تاریخی، سیاسی و ایدئولوژیک، چگونگی مبارزه آگاهانه و سازمانیافته حزبی، برسر برنامه و اساسنامه حزب، رفتار خشن استالین در قبال منشویک های گرجی و اوکراینی... توافق برسر نقض مصوبات حزب، تبانی برای ایجاد بلوک در قبال کمیته مرکزی منتخب، احیای دسته بندی، فراکسیون بازی برای کنار گذاشتن استالین « بد خلق »! حذف دبیر کل منتخب کمیته مرکزی حزب کمونیست - بلشویک با مارک بنگاه بدون مرز ایزاک دویچر راهی بازار شد...

گویا آقای ایزاک دویچر « مورخ »! اخراجی حزب کمونیست لهستان، اولین و یا یکی از اولین کسانی بود که تزه های مالیخولیائی مرشد ورشکسته در باره « انحراف استالین، تغییر ماهیت حزب کمونیست و دولت کارگری، برآمد نوعی پناپارتیسم روسی، توتالیتاریسم و دیکتاتوری بر پرولتاریا... »! در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را، آشکار و نهان، در سطح وسیع، رواج داده... هیچ بعید نیست.

معذالک، فراموش نکنیم که آقای ایزاک دویچر، تا پیش از مهاجرت، کوچ فامیلی بسمت « سرزمین موعود »!؟ پیش از استقرار اهل بیت در لندن، هیچ اسم و رسمی نداشت. در لندن بود که دویچر، این جانور گمنام گل کرد، زیر سایه لردیسم بال و پر گرفت، لیاقت های خود را بروز داد و بالا آمد، شهره آفاق شد. **در خانه علی زد و نگین پادشاهی گرفت...**

خانه « آخرت »!

ایزاک دویچر، بنام « مورخ »! سوای چهار مجلد کتاب نسبتاً پر حجم: بیوگرافی سیاسی استالین در یک مجلد، بیوگرافی تروتسکی در سه مجلد، کارهای متعدد دیگری هم کرده است. و تمام آثارش، به چندین زبان زنده دنیا، از جمله بزبان فارسی، ترجمه شده و مورد استقبال مشتاقان قرار گرفته اند. بدیهی است که آقای ایزاک دویچر، این ضد کمونیست نستوه، ادیب زبر دست، نویسنده توانا، پژوهشگر پر کار و جانبدار... کلی با حقایق جاری و تاریخی، اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و دیپلماتیک در دوران معاصر آشنائی دارد. معذالک، نه سیاستمدار بود و نه دیپلمات...

بگور پدر « نوادر و نوابغ »! استادان سفارشی، فیلسوفان حرفه ای، تئوری فروشان دوره گرد - عاقبت اندیشان مکار و طلبکار و « مستقل »! ابن الوقت ها... اهلی نظم مستقر، امروز مثل دیروز، کشک خود را می سبند. مقهور مال و یا مامور محافل « خوبان »! راضی به رضای امپراتوری پول، برای مسائل « پیش پا افتاده »! در شرایط اضطراری، اصلاً سخت نمی گیرند. با مالکان و سرمایه داران کلنجار نمی روند...

مداحان رژیم کارمزدی، دلالی و کارچاق کنی، امثال آقای ایزاک دویچر، فقط مار می کشند. مالکیت خصوصی و دیوانسالاری ثروت را بزرگ می کنند. شاهد عدم تحرک اقتصادی، بحرانهای نوبتی، پولی و مالی و صنعتی و تجاری، ورشکستگی بانکها صاحب نام، واحدهای تولیدی و بازرگانی و خدماتی، بیکاری انبوه، فقر و تنگدستی و خانه بدوشی، کاهش مزد، قدرت خرید مردم، درد بی درمان تنزل نرخ سود و انباشت سرمایه مولد... در دنیای « آزاد »! ناظر فرسودگی نظم مستقر، دموکراسی توطئه و حقه بازی در دوران معاصر، حقایق جاری را دستکاری می کنند، موهوم بخورد افکار عمومی می دهند. برای آشایش دو « گیتی »! با تفسیر این دو حرف، مداحی و خایه مالی، سرمایه داری را خانه آخرت بنی بشر جا می زنند...

شکارچی « ماهر »!

بزعم حضرات، گویا جدال قهری میان خلع ید شدگان و خلع ید کنندگان، مبارزه آشتی ناپذیر طبقاتی برسر چگونگی بازآفرینی زیست جمعی انسان ها در بستر مالکیت خصوصی چیزی من در آوردی است، تضاد کار و سرمایه، محرک نامرئی جنبش کارگری در قبال استثمار و استثمارگران « تقلب »! شعبده بازی مارکس، و یا پیکار حزبی، آگاهانه و سازمانیافته پرولتاریا در قبال بورژوازی و امپریالیسم برسر مدیریت جامعه تقصیر لندن و استالین، ناشی از توطئه بلشویک ها، شیطنت کمونیست هاست...

ناگفته نماند که آثار کلفت، رمان های پلیسی ایزاک دویچر « مورخ »! حاوی یک چنین مضمونی است. مردک، مثل تروتسکی، تاریخ را نمی پسندد، بازیگران زنده و فضول و متفکر تاریخ، کارگران و روشنفکران انقلابی، پرولتاریای صنعتی، دهقانان خاطی، فرودستان پر توقع را، اصلا بر نمی تابد. برای سرخورده ها دون می پاشد، ورشکسته ها را نشانه می گیرد... کنار آب گل آلود نشسته و ماهی مرده شکار میکند. پیداست که این مدعی « مورخ »! بی هدف نیست، هوایی شلیک نمی کند...

شامورتی بازی ادبی

حسن نیت این شکارچی « ماهر »! بماند. سخن برسر شامورتی بازی ادبی ایزاک دویچر است. چون نامبرده - با عنوان غلط انداز « مورخ »! همینکه قافیه تنگ می آید، سخت نمی گیرد، با خیال راحت تعابیر خودش را بجای حقایق جا می زند. حساب شده موهوم بخورد افکار عمومی می دهد. برای تطهیر مرشد فقید... سر از پا نمی شناسد. حتی بدون هیچ دغدغه خاطر، بنام این و آن دروغ می گوید... آسمان و ریسمان را بهم می بافد تا تروتسکی عیاش را جانوری « مقدس »! قالب کند...

با همین شگرد است که ایزاک دویچر « مورخ »! جدال های نظری، مبارزه بلشویک ها و منشویک ها برسر چگونگی حضور آگاهانه و سازمانیافته سوسیال دمکرات های روس در انقلاب همگانی و سوسیالیستی، برسر برنامه و اساسنامه حزب... را « آلوده و مسموم »! نوعی گروکشی، شوم و شیطانی، ناشی از « کینه و بد جنسی های حساب شده این و آن »! خصومت های حقیر فردی اشخاص جلوه می دهد...

اعترافات « شاهانه »!

پس شاید، برای خالی نبودن عریضه باشد، که آقای ایزاک دویچر، وارث خصوصتهای توراتی - ملاکی تروتسکی نسبت به استالین « بد خلق »! از قضا رونق تولید و مبادله، صنعت بزرگ و ماشینی، کشاورزی مکانیزه، تجارت و بازرگانی، رشد نیروهای مولد در شهر و روستاهای دور و نزدیک، اشتغال و آموزش و دانش، رفاه جمعی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را برسمیت می شناسد. حتی فراتر، پیشرفت های عظیم اقتصادی و اجتماعی، تحولات مادی و معنوی، علمی و فنی... با مدیریت دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا در دوران استالین « پدر سوخته و حسود... »! را انکار نمی کند. یکی دو نمونه زیر، شاهد این مدعاست. می فرماید:

الف) در ابتدای دوران استالین، توان صنعتی روسیه اندکی بیشتر از توان صنعتی یک کشور کوچک غربی بود... اقتصاددانان روسی برای فرانسه، این عقب مانده ترین کشور غربی بلحاظ توان صنعتی، احترام قائل می شدند، آلمان برایشان مثل یک غول جلوه می کرد... تکنیک آمریکائی برایشان قابل تصور نبود... تا اینکه در حدود سال ۱۹۳۹ میلادی بود که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، بعنوان یک قدرت اقتصادی، تاخیر خود را جبران کرد... می رفت تا حتی آلمان را پشت سر بگذارد...

ب) آزمایش تعیین کننده پس از خاتمه جنگ دوم جهانی بسال ۱۹۴۵ میلادی، یعنی در آن زمانی که ثروتمند ترین ایالات روسیه، در غرب و جنوب، تا حد مشتی مخروبه تنزل یافته، شهرها ویران، معادن ذغال سنگ نابود، کارخانه ها بکلی از کار افتاده بودند، صورت گرفت. ظرف مدت ۴ یا ۵ سال، اقتصاد روسیه بگونه ای چشم گیر و درخشان بازسازی شد... روسیه ظرف فقط چند سال... نظم صنعتی بخود گرفت، کاری که غرب قرن ها برایش وقت صرف کرد...

از کتاب نسبتا قدیمی ایزاک دویچر - با عنوان « روسیه، بعد از استالین »!
برگردان فرانسه، ۱۹۵۳ میلادی، انتشارات سوی

انتخاب طبقاتی

ولی حیرت آور اینکه همین آقای ایزاک دویچر: آشنا با تمام دستاوردهای دولت کارگری، پیشرفت درخشان اقتصاد روسیه... در لوای دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و با نظارت آن کفاش زاده «حقیر گرجی»! انگار نه انگار، باز همان اوهام مشکوک، فامیلی - توراتی - کولاکی مرشد فقیدش را نشخوار می کند. برای آثار «بدیع»! رساله های «مفقودالثر»! همچنان برای تزه های مالیخولیائی لنون تروتسکی «مظلوم»! زوزه می کشد. مثل مرشد کور و بیمار دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را «منحرف و فاسد»! کمونیسم را «دشمن حق و آزادی»! جلوه می دهد...

فلان مداح اقتصاد عامیانه نمی فهمد که مقولات حق و آزادی در ورای رژیم های اقتصادی متداول در این یا آن جغرافیای معلوم سیاسی بی معنی، قابل تصور نیست. ولی شما چرا؟ آقای ایزاک دویچر. حماقتی از این دست، اصلاً برازنده یک مورخ «مستقل»! مثل شما نیست. باور کنید «استاد»! که رونق صنعت بزرگ، کشاورزی مکانیزه، آن تحولات بزرگ علمی و فنی، رشد نیروهای مولد، توسعه اشتغال و آموزش و دانش... بقول شما همان پیشرفت چشم گیر و درخشان اقتصادی... با رفاه جمعی مردم، مادی و معنوی، با حق و آزادی شهروندان اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در دوران استالین ارتباطی مستقیم داشت.

از شما چه پنهان، آقای دویچر، که مشغله دائم استالین پدر سوخته، بعنوان دبیر کل رسمی و منتخب کمیته مرکزی حزب کمونیست - بلشویک، بقول مبارک حضرت عالی کفاش زاده «حقیر گرجی»! متوجه استمرار همین دستاوردهای جمعی بود. در غیر اینصورت، هرگز این جانور «بد خلق...»! محبوب همگان نمی شد. در میان خلق ها، کارگران و دهقانان و فرودستان شهری و روستائی اعتبار کسب نمی کرد...

تعلق خاطر « حقیران »!

نکند که شهروندان شوروی سوسیالیستی، بزعم تروتسکی « جاهل »! سادیسیم داشتند. و بهمین دلیل « قاطع »! تصور می کنید که مردم شوروی، چون « عاشق شقاوت و بیرحمی، استبداد آسیائی... بودند »! مرگ مشکوک تروتسکی را پی گیری نکردند. ولی با شنیدن خبر مرگ مشکوک استالین، بدون هرگونه مجوز رسمی... زن و مرد، پیر و جوان، افسرده و غمگین، دست از کار کشیدند، صدها میلیون برای این کفاش زاده « حقیر گرجی »! روزهای متمادی گریستند...

قدر دانی دستجمعی توده های « نادان »! اعم از شهری و روستائی، حزبی و غیر حزبی، ارادت انقلابی طبقه مولد و مترقی، بازیگران واقعی و تاریخی آن پیشرفت چشم گیر و درخشان... نسبت به استالین « بیرحم »! ناشی از حقارت و درماندگی نبود. حکایت از آزادگی، حقوق و غرور داشت: حق اشتغال و آموزش و پرورش، حق مسکن و درمان، رفاه مادی و معنوی، حق دخالت در امور اقتصادی و سیاسی و اجتماعی... استالین « بد خلق »! متکی بر اعتماد توده ها، انتخاب شد تا حق و آزادی شهروندان شوروی، غرور انقلابی طبقه کارگر را نمایندگی کند. خیر، تعلق خاطر « حقیران »! برای عالیجنابان قابل فهم نیست...

مشکل آقای ایزاک دویچر، در جای دیگری است. چون مثل تروتسکی، با کمونیسم و دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا میانه ندارد. پس نفرت هیستریک، خصومت توراتی مرید و مرشد با استالین « بد خلق و بیرحم و خشن »! منشاء واحدی دارد. کفاش زاده های « حقیر »! در راس امور... برایشان قابل تحمل نیست. هر یک بطریقی، فرودستان را فقط بعنوان « فرودست »! برسمیت می شناسند. همین و بس. دهقان و « انقلاب »! خدا نصیب نکند. کارگر و « حکومت »! وای چه مصیبتی...

بیوگرافی تروتسکی «مظلوم»!

منظورم رمان سه جلدی آقای ایزاک دویچر در باره لئون برونشتاین، ملقب به لئون تروتسکی است. روایتی جهتدار، ملهم از خاطرات مشکوک این کولاک زاده «محترم»! می گوید که عناوین غلط انداز این رمان سه جلدی، موسوم به «پیامبر مسلح و خلع سلاح و تبعیدی»! را از کتاب شهریار مکیاول بعاریت گرفته... هیچ بعید نیست. شاید هم این انتخاب «توراتی»! برای توجیه گرانش بعدی مرشد بسمت صیهونیسم باشد. چون تروتسکی در جوانی با تز دولت صیهونیستی هرصل مخالفت کرده بود. بزعم ایزاک دویچر، گویا این مخالفت «با ظهور نازیسم تا حدودی کاهش یافت»! چه حرفا...

نقل از رمان «پیامبر مسلح»! ۱۸۷۹/۱۹۲۱، برگردان فرانسه،

انتشارات ژولیار

ایزاک دویچر «مورخ»! مدعی است که تروتسکی در خاطرات اش، موسوم به «زندگی من»! بر آن بود که خود را در چارچوب تحمیلی استالین، جو ایدئولوژیک بلشویسم، آلوده آئین لنین پرستی... توجیه نماید. جل الخالق! شواهدی هست مبنی براینکه تروتسکی «مظلوم»! خاطرات خود را بیرون از این «جهنم استالینیستی»! بسال ۱۹۲۹ میلادی در کشور ترکیه «نوشته»! حساب آقای ایزاک دویچر جداست. ولی فقط یک احمق می تواند ادعا کند که دولت وقت ترکیه «سوسیالیستی»! مصطفی کمال آتاتورک عامل و دست نشانده استالین بوده...

پس نکند که این راوی صاحب نام ما - آقای ایزاک دویچر «مورخ»! یکی از مریدان قسم خورده و پر حرات لئون تروتسکی «در آن جو تحمیلی، آلوده آئین لنین پرستی...»! قصد شوم دیگری داشته باشد. هیچ بعید نیست. زبانم لال، می خواهد با این کلک مرغابی، اسم خودش را هم جهت همدردی تباری - توراتی با مرشد فقید در لیست کلفت «قربانیان میلیونی استالین»! فرو کند، جاسازی نماید...

برقراری « تعادل تاریخ »!

ایزاک دویچر می فرماید: سعی کرده ام که تعادل تاریخ را بدون هیچ دغدغه خاطر برای آئینی، تعهد در قبال کسی دو باره برقرار کنم. جل الخالق! نوعی معجزه توراتی در دوران پشرفت علوم، عهد صنعت بزرگ و ماشینی، کشاورزی مکانیزه... خدا نصیب نکند. مگر اینکه ایزاک دویچر « مورخ »! عصای مفقود موسی را در یکی از موزه های لندن باز یافته باشد... واویلا. عاقبت برقراری « تعادل تاریخ »! بیاری جانوری تراشیده، خاطرات مشکوک، اوهام خرننگ کن. پس تعلق خاطر غلیظ تباری - توراتی آقای ایزاک دویچر، نسبت به تروتسکی « مظلوم »! گزافه گوئی نیست...

بنظر می آید که برای آقای ایزاک دویچر، بعنوان ادیب زبر دست، نویسنده توانا، ترمیم جای جای خاطرات مرشد فقید رضایت بخش نیست. قهرمان مورد نظرش را بدست نمی دهد. بهمین دلیل تصمیم می گیرد که بدون هیچ دغدغه خاطر و برای برقرار کردن « تعادل تاریخ »! یک قصه جدید، رمائی تازه بنویسد. تروتسکی دیگری خلق کند: جانوری بی نیاز از آموزش، کسب دانش در مورد مسائل پیش پا افتاده ناسوتی...

فیلسوف « تقدیری »!

گویا لئون برونشتاین، بعدها تروتسکی، شاعر و نویسنده... بدنیآ آمد. در کودکی، ۸ یا ۹ سالگی، بطور غریزی، ناگهان چگونگی زوال یک طبقه اجتماعی را دریافت. در سن ۱۷ یا ۱۸ سالگی، با یک بشکن ریاضی دان شد، با یک چشمک فلسفه را مهار کرد... مثل اینکه نخوانده متریا لیس مادی و تاریخی را فوت آب بود. بدون مطالعه، هیچ آشنائی با قوانین اقتصاد سیاسی، رابطه پول و کالا را کشف، در باره مزد و بهره مالکانه... رساله ها نوشت. بقول آقای ایزاک دویچر رساله های « مفقودال اثر »! ضمن نقد سرمایه داری، حل و فصل تضادهای اقتصادی و اجتماعی، هم بورژوازی را رسوا کرد و هم نواقص مارکسیسم خشک را بدست داد...

پس با این حساب، تصادفی نیست که آقای ایزاک دویچر « مورخ »! آشنا با معیشت فامیلی - توراتی - اشرافی این جوجه خروس ناز پرورده، روحیه این نوجوان لوس و ریکو و مشنگ و از خود راضی، لجوج و عیاش، با خبر از تمام ماجراجوئی های عاشقانه این دلک، تروتسکی ۵۰ ساله در میان فک و فامیل انقلابیون مکزیک... انگار نه انگار، از این « معصوم »! کولاک زاده فاسد اوکراینی یک چهره « مقدس و تقدیری »! می تراشد، جانوری « استثنائی »! شخصیت غیر تاریخی، مبرا از کجروی های ناسوتی، تعلقات اشرافی و طبقاتی...

دفاعیه « توراتی »!

از قرار معلوم، مثل اینکه آقای ایزاک دویچر « پژوهشگر و مورخ »! نمی فهمد که اختلاف کولاک زاده ها و کفاش زاده ها... از کجا آب می خورد. بنابراین نمی تواند دعوای استالین کفاش زاده و تروتسکی کولاک زاده برسر لزوم استمرار دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا در دوران گذار... را هضم کند. بیخود نیست که سماجت استالین، کفاش زاده گرجی را خصومت « شخصی »! قلمداد کرده و کارشکنی تروتسکی، کولاک زاده اوکراینی در گذشته های دور و نزدیک را جدا از دارائی و املاک فامیلی جلوه می هد... تا به مقصود برسد، تاریخ را دستکاری، بسود کولاکیسم « متعادل »! کند... می فرماید:

(الف) از آنجا که استالین تروتسکی را دشمن سرسخت لنین قلمداد کرده بود، بنا براین تروتسکی هم تصمیم گرفت تا اخلاص قلبی خویش نسبت به لنین، تفاهم کامل اش با لنین را ثابت کند. گوا اینکه اخلاص تروتسکی نسبت به لنین، خاصه بعد از سال ۱۹۱۷ میلادی (از ماه فوریه تا اکتبر) قابل انکار نیست، یا اتفاق اش با لنین برسر بسیاری مسائل مهم. برسر کدام « مسائل مهم »؟! رازی توراتی که فقط خدا می داند و آقای ایزاک دویچر... چه می شود کرد. بگذریم. و در عبارت بعدی: ولی تروتسکی پلمیک هایش با لنین در فاصله سال های ۱۹۰۳ و ۱۹۱۷ میلادی را بکلی از یاد می برد... (چه حرفا)، اهمیت چندانی به آنها نمی دهد و در باره اختلاف نظر قبلی اش با لنین هیچ حرفی نمی زند...

(ب) بهر حال، دفاع تروتسکی در شرایط آئین لنین پرستی یک نتیجه دیگر، ویژه و استثنائی را هم بدنبال داشت. مبنی بر اینکه تروتسکی نقش خود را، در مقایسه با نقش لنین در بعضی مواقع سرنوشت ساز... نقش اش در قیام اکتبر و در برپائی ارتش سرخ... را نا چیز می شمارد. شایستگی های خودش را بی اهمیت جلوه می دهد تا تصور نشود که او قصد تحقیر شایستگی های لنین را دارد...

تردید ندارم که آقای ایزاک دویچر برای تدوین این « دفاعیه توراتی »! سفارش گرفته بود تا لئون تروتسکی را « مقدس... »! جانوری غیر تاریخی، مبرا از کجروی های ناسوتی، تعلقات اشرافی و طبقاتی... قالب کند.

چون حامیان ایزاک دویچر برای برقرار کردن « تعادل تاریخ »!
کارگزاران ممتاز لردیسم، مداحان مک کارتیس، هواران بیشرم صیهونیسم،
بنگاه مطبوعاتی آکسفورد و هاروارد + بنیاد بشر دوستی راکفلر... بیخود پول
خرج نمی کنند...

برای آشنائی با لیست حامیان پشت پرده آقای ایزاک دویچر « مورخ »!
نکاه کنید به متن پیش گفتار آقای ایزاک دویچر برای رمان « پیامبر مسلح »!
جلد اول، قطع جیبی، برگردان فرانسه، ۱۹۲۱ - ۱۸۷۹

دعاوی « متناقض »!

سخن برسر چگونگی بازگشت تروتسکی به روسیه (پتروگراد) است. در این ارتباط، ادعای دو پهلوی ایزاک دویچر « مورخ »! سوء ظن برانگیز، کلی جای حرف دارد. می فرماید: الف) تروتسکی بعد از یک سفر دریائی، حدود ۳ هفته، عبور از فنلاند با قطار بسمت پتروگراد، در تاریخ **چهارم ماه مه سال ۱۹۱۷ میلادی**، طبق تقویم روسی، وارد شهر شده... در مرز روسیه، یک هیات نمایندگی از طرف انترناسیونالیست های پتروگراد برای استقبال از تروتسکی به محل آمده بود. کمیته مرکزی حزب بلشویک هم برپائی یک چنین استقبالی را در نظر داشت، ولی با یک سری شرط و شروط: نماینده بلشویک که برای استقبال... آمد یک رهبر مشهور حزب نبوده. و در شهر پتروگراد، توده مردمی که پرچم های سرخ حمل می کردند، تروتسکی را... بلند کرده و بر روی دوش خود گذاشتند. تروتسکی بلافاصله برای مردم سخنرانی کرد و از آنان خواست که یک انقلاب جدید برپا کنند... منبع فوق، صفحات ۴۳۷ و ۴۳۸

ب) تروتسکی، ده هفته بعد از پیروزی انقلاب فوریه در قبال تزاریسم، **چهارم ماه مه سال ۱۹۱۷ میلادی** بود که وارد پتروگراد شد... بعد از ورود، خانواده و اندک باری که به همراه داشت در یک هتل مبله گذاشت و راهی محل شورای پتروگراد گردید... منشویک ها و سوسیال انقلابیون، اکثریت شورا، نمی دانستند که تازه وارد دوست شان است یا دشمن... اعضای بلشویک کمیته اجرائی شورا دریافتند که میبایست از رئیس شورای سال ۱۹۰۵ میلادی دعوت کنند که بیاید و در میان آنها بنشیند... منشویک ها و سوسیال انقلابیون... قبول کردند که تروتسکی، می تواند بعنوان ناظر و بدون حق رای، در جلسه حضور داشته باشد...

نقل از « پیامبر مسلح »! ۱۹۲۱ - ۱۸۷۹ میلادی، مجلد دوم، قطع جیبی، برگردان فرانسه، صفحات ۸ و ۹

دروغگوی « کم حافظه »!

آقای ایزاک دویچر « مورخ »! بعد از اینکه بیش از ۴۰۰ صفحه را سیاه کرد... بکلی فراموش می کند که چه چیزی در مورد چگونگی ورود مرشد تراشیده در تاریخ چهارم ماه مه سال ۱۹۱۷ میلادی به پتروگراد بافته، این است که « غفلت می کند »؟! و باز در باره همان واقعه داستان دیگری، متفاوت با اولی می نویسد. دو داستان متناقض در باره یک رویداد واحد. قضاوت با خواننده...

من فکر نمی کنم که این « غفلت »! خطای « لپی »! بی علت باشد. برعکس، ایزاک دویچر، بعنوان مامور برقرار کردن نوعی « تعادل تاریخ »! می داند چه چیزی نوشته... فقط می خواهد با یک تیر چند نشان بزند:

۱) با علم کردن جریان « انترناسیونالیست های پتروگراد »؟! بلشویک های محل را حقیر کرده و بیای عالیجناب تروتسکی می اندازد.

۲) با گذاشتن مرشد بر « دوش توده ها »! انقلاب فوریه را بسود تروتسکی مصادره کرده و حقانیت شورا را بعنوان نماینده کارگران و سربازان پتروگراد بزیر سؤال می برد.

۳) با بافتن یک افسانه جفنگ در باره سخنرانی عالیجناب تروتسکی برای « انبوه مردم »! و یا طرح فراخوان اش برای « یک انقلاب جدید »! رهبری انقلاب اکتبر را، پیش از وقوع، بنام مرشد رقم می زند...

حقایق « تلخ »!

آثار کلفت اوباش « تروتسکیست »! نشان می دهند که چطور ارتباطات گسترده ایزاک دویچر « مورخ »! با محافل مالی و امپریالیستی با سرنوشت غم انگیز عالیجناب تروتسکی گره خورده، دو جز مکمل از یک کل واحد اند. از شما چه پنهان که خمیر مایه، جزئیات رمان های پلیسی ایزاک دویچر را تروتسکی « مظلوم »! در مکتوب سفارشی خود موسوم به « زندگی من »! بدست داده است...

بنظر غریب می آید که تروتسکی و برای نوشتن زندگی نامه خودش، اتوبیوگرافی اش، از کسی یا جایی سفارش گرفته باشد. برای رفع « شبهه »! بشنوید از مرید و دستیار تروتسکی در کنستانتینوپل. بقول آلفرد رزمر: موضوع و عنوان اولین اثر تروتسکی در تبعید، موسوم به « زندگی من »! پیشنهاد ناشر بزرگ آلمانی، صاحب امتیاز بنگاه فیشر فرلاگ بود، که بهمین منظور و برای جلب رضایت تروتسکی به کنستانتینوپل سفر کرد...

نقل از پیش گفتار آلفرد رزمر برای کتاب « زندگی من »! آوریل ۱۹۵۳ میلادی، برگردان فرانسه، صفحه ۸

جلب رضایت « تروتسکی »! ولی برای انجام چه نوع کاری؟ بنظر من، این سفر دراز صاحب امتیاز فیشر فرلاگ، بااحتمال خیلی زیاد، قریب به یقین، با توصیه سوسیال - جاکشان آلمانی... طراحان این اولین اثر « تروتسکی »! صورت گرفته - یک سفر تجاری پر منفعت برای خرید امضای تروتسکی. توافق شده بود که تروتسکی این متن حاضر و آماده را ویرایش کند...

زندگی « محقر »!

از قرار معلوم، مثل اینکه مخارج زندگی محقر تروتسکی در ترکیه را، ماهی ۱۲ تا ۱۵۰۰۰ هزار دلار، در یک ویلای گل و گشاد ساحلی پر تردد، بقول ایزاک دویچر نوعی « وزارتخانه »! هواداران [انتر] ناسیونالیست مرشد تامین می کردند... که خود کلی جای حرف دارد.

بهر حال، نه فقط کتاب « زندگی من »! که تمام رساله های تروتسکی، آثاری که از این کولاک زاده تبعیدی در فاصله سال های ۱۹۲۹/۱۹۴۰ میلادی به طبع رسیده و بزبان های مختلف، در سطح خیلی وسیع انتشار یافتند، سفارشی، به خاطر گل روی عالیجناب تروتسکی، پیش خرید می شدند: سوای پول کلفت ناشر آلمانی، مردک برای هر موضوع و عنوانی « بکر »! تزه های چند صفحه ای بر علیه استالین... مبلغ ۱۰۰۰۰ دلار پول می گرفت. برای انتشار طبع آمریکائی کتاب « زندگی من »! گویا فقط مبلغ ۷۰۰۰ دلار، و برای تاریخ کلفت انقلاب روسیه مبلغ ۴۵۰۰۰ دلار بیعانه وصول کرد...

نقل از « پیامبر تبعیدی »! طبع دوم، قطع جیبی در ۳ جلد، ۱۹۷۲ میلادی، برگردان از انگلیسی به آلمانی، صفحه ۳۸

رونوشت برابر اصل است

کافی است که خواننده متن رمان های آقای ایزاک دویچر را مرور کند، سوای بعضی اصلاحات حدس و گمانی « مورخ »! چرندیات ماکس ایستمن، نفوذی پلیس در حزب کمونیست آمریکا... موضوع تزه های مالیخولیائی تروتسکی را در آنها پیدا خواهد کرد: رونوشت برابر اصل است.

با دهها حامی « خوشنام »! نظیر بنیاد بشر دوستی راکفلر... تردید ندارم که آقای ایزاک دویچر هم، مثل تروتسکی « مظلوم »! کارهای سفارشی انجام می داد. از راه تنوری فروشی امرار معاش می کرد. دور از چشم اغیار، آنهم برای برقراری « تعادل تاریخ »! شوخی که نیست، بیعانه می گرفت تا تزه های مرشد فقید را بروز کند:

الف) نخست بعنوان « پژوهشگر »! مدعی است که گویا تروتسکی سوای آثار « بدیع »! تزه های « نمونه »! کلی رساله های منتشر نشده دارد. یک آرشیو خصوصی کامل، حاوی ۲۰۰۰۰ سند از خود بجای گذاشته است، حتی نا آشنا برای ایزاک دویچر...

ب) و بعد هم بعنوان « مورخ »! می نویسد که تروتسکی فعالیت های خود را از کسی پنهان نمی کرد. تمام جزئیات زندگی، همه تزه ها و رساله ها، آثار نمونه اش را، حتی با کسانی که هیچ نمی شناخت در میان می گذاشت.

نقل از رمان « پیامبر مسلح »! مجلد اول، برگردان فرانسه

فعلا در باره آرشیو « خصوصی »! آن ۲۰۰۰۰ سندی که این کولاک زاده « محترم »! برای دانشگاه هاروارد به امانت گذاشت... چیزی نمی گویم. با هاروارد که نمی شود شوخی کرد... فقط دعاوی ضد و نقیض ایزاک دویچر، موضوع نمایشنامه فوق الذکر را، در همان چارچوبی که خود « مورخ »! برگزیده در مد نظر قرار می دهم. یک نمایشنامه مضحک و غلط انداز، سفارشی و جانبدار در دو پرده...

عقل سلیم توجه دارد که کشف ایزاک دویچر پژوهشگر (در پرده اول) ادعای ایزاک دویچر مورخ (در پرده دوم) را تأیید نمی کند. حال چطور؟ خیلی ساده است. چون آثار منتشر نشده، آرشیو خصوصی و امانتی تروتسکی، حاوی مدارک نا شناخته... می رساند که تروتسکی تاریخی چقدر کارهای محرمانه می کرده. پیدا کنید پرتقال فروش را...

یا ایزاک دویچر - بعنوان « پژوهشگر »! در باره آثار منتشر نشده، آرشیو خصوصی تروتسکی... حاوی اسناد نا شناخته دروغ بافته (پرده اول)، و یا ایزاک دویچر - بعنوان « مورخ »! در مورد جزئیات زندگی مرشد فقید، زیادی خورده (پرده دوم).

گفته بودم که این ادیب سفارشی، مامور برقرار کردن « تعادل تاریخ »! همینکه قافیه تنگ می آید، بدون دغدغه خاطر، خیلی راحت، دروغ می گوید. نوعی « فضیلت »! میراث کولاک زاده کلاش... که بارها آن را بکار برده. پیشتر دیدیم که چطور ایزاک دویچر - جهت برقرار کردن « تعادل تاریخ »! دسته گل به آب داد... یعنی دو داستان خررنگ کن برای یک رویداد واحد تراشید و ورود تروتسکی به پتروگراد در روز چهارم ماه مه سال ۱۹۱۷ میلادی را در دو حکایت متناقض نقل کرد...

با همین شامورتی بازی ادبی بود که آقای ایزاک دویچر « مورخ »! سفارشی امپراتوری پول، دیوانسالاری ثروت، گل کاشت، سنگ تمام گذاشت، تروتسکی تاریخی را از ناسوت جدا کرد... از او شخصیت دیگری ساخت، جانوری تقدیری، با خصائل توراتی، که با چرخش قلم ایزاک دویچر می دوید، سفر می کرد، با الفاظ ایزاک دویچر، حرف می زد، می غرید، فریاد می کشید، فراخوان می داد... به حکم تقدیر، در روز **چهارم ماه مه سال ۱۹۱۷ میلادی**، در یک روز و یک ساعت، دو بار، بار اول تک و تنها و بار دوم با اهل بیت، وارد روسیه شد و رهبری قیام بلشویکی در پتروگراد را بدست گرفت...

گویا این تروتسکی (تقدیری) تراشیده و رام، توراتی و « معصوم »! بی نیاز از آموزش و دانش... مثل آن کولاک زاده عیاش... اهل دو دوزه بازی، جعل و تحریف، انگ و اتهام، گنده گوزی تئوریک، اهل کارهای زیر میزی: دیپلماسی پچ پچ، توافقات درگوشی، اصلا بفکر ارسال نامه های سری، گزارش و خبر برای یاران قدیمی، مهاجران فراری... در باره موضوع مباحث داخلی حزب و دولت کارگری نبوده...

چون تروتسکی تاریخی، و نه آن « فیلسوفی که بازی تقدیر او را رهبر قیام بلشویکی در پتروگراد کرد... »! تا سال ۱۸۹۶ میلادی، سن ۱۷ سالگی، سیر و شنگول... بکلی از سیاست گریزان بود. گواينکه تروتسکی تبعیدی در این باره داستان دیگری بافته و « نا خواسته »! پای روحیه غالب در اودسا، شهر مسکونی خود را برخ کشیده و خود را توجیه می کند... نقل از خاطرات منتسب به تروتسکی

اینکه لئون برونشتاین لوس و ناز پرورده، خبر نداشت که شهر اودسا، از قضا مدت ها پیش از سال ۱۸۹۶ میلادی، یکی از مراکز فعالیت مخفی گروه های انقلابی و سوسیالیست در جنوب اکراین بود، اصلا غریب نیست. بیچاره برنارد شاو. می ماند مبارزات رختخوابی این ملاک زاده « محترم »! که خود یک معماست، نگو و نپرس، برای بنی اسرائیل اصلا ساعت ندارد. حرف من این است که لئون تروتسکی « مظلوم »! بزعم آقای ایزاک دویچر، همان « رهبر انقلاب اکتبر، مبتکر ارتش سرخ... »! در آستانه ۵۰ سالگی، سال ها بعد از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر... نمی بایست از وجود بیانیه رسمی پلیس محلی تزار در باره فعالیت مخفی گروه های انقلابی و سوسیالیست در شهر اودسا... بی اطلاع باشد و نبود. پس بسلامتی مریدان، ایزاک دویچر و شرکاء دروغ ثبت کرده...

خانواده « مقدس »!

فامیل برونشتاین ها، یهودی بودند. البته مزرعه داری در میان یهودیان معمول نبود. بیشتر اهل تجارت، دلالی، ربا خواری... بودند و بشدت زندگی زمخت روستائی را تحقیر می کردند... (تاریخ یهودیان روسی و لهستانی). معذالک، گویا قریب ۴۰ مهاجر نشین یهودی تبار از این دست... از جمله خانواده برونشتاین ها، در جغرافیای خرسون (یک منطقه کم جمعیت و حاصلخیز در جنوب اکرین) سکونت داشتند... در حدود سال ۱۸۷۹ میلادی، یکی از پسران این فامیل، داوید برونشتاین، پدر جنت مکان، لنون برونشتاین، بعدها ملقب به لنون تروتسکی، بفرکر کوچ افتاد و از فامیل فاصله گرفت، صاحب مزرعه ای در یانوکا شد...

داوید برونشتاین، دلالی و ربا خواری و پول دوستی را از پدر و پدر بزرگ خود ارث برده بود - بقول ایزاک دویچر « پرکاری و صرفه جوئی »! با پول و پله ای که از راه صرافی و دلالی و ربا خواری بهم زده بود زمینی را در یانوکا خرید و کشاورزی و زراعت در پیش گرفت. طولی نکشید که داوید برونشتاین « پر کار و صرفه جو »! کلی پیشرفت کرد، رفته رفته ملاکی ثروتمند - بزبان روسی کولاک از آب در آمد. با صدها هکتار زمین زراعی، چندین کاراژ و انبار... کارگاه و طویل و اسطبل، مرغداری و خوک داری، مالک تنها آسیاب بادی در منطقه، که با « حسن نیت »! گندم دهقانان فقیر، بزبان روسی موژیک، خرده مالکان روستاهای اطراف را در ازای یکدهم محصول برایشان می کوبید و آرد می کرد... تاجر بزرگ محل و بازرگان غله در سواحل در یای سیاه، صاحبکار مشهور در مزارع و روستاهای اجاره ای، با کلی خدمه نوبتی، تعدادی کلفت و نوکر تمام وقت، دهها کارگر روز مزد، شماری هم مهاجر و غیر مجاز با مزد نازلتر... که از بوق سگ تا غروب آفتاب بیل می زدند، می کاشتند، می ساختند، مرتب ارزش ایجاد می کردند، شب و روز، رنج می بردند، جان می کردند، هستی خود را در قالب محصول، تحویل خانواده « مقدس »! می دادند. سرای گل و گشاد مالک « محترم »! تاجر محل، بازرگان غله... اجاق اشرافی این صاحبکار روستاهای اجاره ای و اهل بیت را روشن نگه می داشتند... « پیامبر مسلح »!

حال می رسیم به تولد آخرین فرزند ذکور در این خانواده « مقدس »! یعنی همان لئون برونشتاین « نظر کرده »! که بعد لقب لئون تروتسکی گرفت، جانوری که به حکم (تقدیر) و برای یک ماموریت سری در سرزمین موعود، رسول زره پوش، شاد و شنگول و قبراق - با « داس و چکش »! زاده شد، در روز ۲۶ اکتبر سال ۱۸۷۹ میلادی بدنیا آمد.

در این ارتباط، بشوید از گریز توراتی آقای ایزاک دویچر « مورخ »! تعبیری مهمل که جن گیری شایانهای مغولی در عهد عتیق را تداعی می کند. چطور؟ چون می فرماید: مقدر این بود که لئون تروتسکی « ۳۸ سال بعد، درست در یک چنین روزی (۲۶ اکتبر) رهبری قیام بلشویکی در پتروگراد را بدست گیرد... »؟! **منبع فوق الذکر.** یعنی درست همان شد که باید می شد. نگاه کنید به متن نامرئی فرمان یازدهم موسی در « تورات نیست در جهان »! مبنی بر اینکه بنی اسرائیل رهبر دنیا می آید...

پس بیخود نبود که لئون تروتسکی « معصوم »! رسول زره پوش، حکیمی بی نیاز از دانش و آموزش... که از بدو تولد خود غیبگویی می کرد. چون گویا در سن ۸ - ۹ سالگی منشاء بی عدالتی و اجحاف در حق رعایا، منشاء چالش ها و تنش ها... و چگونگی زوال یک طبقه اجتماعی را دریافت! حتی فراتر، در نوجوانی فیلسوف و ریاضی دان... مساله آموز صد مدرس شد. با حوریان ساخت و فلک را شکافت! بدون آشنائی با سابقه تولید و مبادله، پول و کالا، مکانیسم ارزش آفرینی در لوای قوانین کور طبیعی و اقتصادی، راحت، با یک بشکن، اشاره چشم و ابرو... رابطه پول و کالا را کشف کرد؟! در باره مزد و بهره مالکانه... رساله ها نوشت.

خطای تاریخی

بیشترین قسمت از خاطرات تروتسکی «مظلوم»! من درآوردی است. بلحاظ ادبی هم ارزش چندانی ندارد. کولاک زاده ای ناز پرورده و کم فرهنگ، لوس و بی نزاکت، خیالاتی و جاه طلب... که به هیچ صراطی مستقیم نبود. خیلی راحت دورغ می گفت، حتی نظرات درست یا غلط این و آن را می قاپید. همه جا سرک می کشید، با همه می لاسید. این جانور نامجو، از خود راضی، نگران دارائی و املاک فامیلی... عقب مانده تر از آن بود که مارکسیست باشد. بنظر من، عضویت عالیجناب لئون تروتسکی در حزب کمونیست - بلشویک، یک خطای بزرگ تاریخی بود...

بشنوید از ایزاک دویچر «مورخ»! که برای توجیه مرشد کلاش، کولاک زاده عیاش... سر از پا نمی شناسد، کاری با شعور خواننده ندارد. رویدادها را دستکاری، حقایق را وارونه می کند، تاریخ را به سخره می گیرد، با نشخوار اوهام توراتی - فامیلی - کولاکی مرشد فقید، سنگ تمام می گذارد. می فرماید: «این یک تقدیر بود که لئون برونشتاین جوان را در مسیر انقلاب قرار داد، لئون تروتسکی را رهبر انقلاب اکتبر، مبتکر ارتش سرخ... کرد»! اراجیف خر رنگ کن از این دست...

ولی تا ابد که نمی توان دورغ گفت، موهوم بخورد افکار عمومی داد. جفنگ تهوع آور «انقلاب تقدیری...»! پیشکش مریدان احمق تروتسکی. چون تاریخ گواهی می دهد که انقلاب اکتبر، این حرکت آگاهانه و سازمان یافته، برای بلشویکها، موافق با موضوع قطعنامه کنگره بال بسال ۱۹۱۲ میلادی، یک انقلاب سوسیالیستی بود و برای نفی مالکیت خصوصی بر کار و ابزار، مهار منابع طبیعی، ذخائر مواد خام و انرژی، کنترل مکانیسم ارزش آفرینی، تسویه حساب کامل و تمام عیار با دیوانسالاری ثروت، گذار از وضع موجود، تمام مناسبات تائکونی، نهادها و ساختارهای کهن... برای رهائی طبقه کارگر، تحقق استراتژی اتحادیه کمونیستها در عهد انحصارات، عصر امپریالیسم، مصادره دموکراسی در یک جغرافیای معلوم سیاسی سازمان داده شد...

در این ارتباط، بی خبری مصلحتی آقای ایزاک دویچر «مورخ»! مدیون امپراتوری پول، مداح دیوانسالاری ثروت... چیزی را عوض نمی کند. هرکه نان از عمل خویش خورد. ولی بلشویکها، وفادار به جوهر مارکسیسم، دیالکتیک مادی و تاریخی... قطعه نامه مارکسیستهای جهان در کنگره شهر بال، با یک ضریب خطای قابل فهم، بفکر بسیج کارگران و دهقانان و روشنفکران، چگونگی حضور مستقل، آگاهانه و سازمانیافته طبقه کارگر در انقلاب بودند، گذار از وضع موجود، نهادها و ساختارهای کهن... برای استقرار دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا را در مد نظر داشتند. بیچاره ایزاک دویچر، مردک نمی فهمد که مارکسیسم با «تقدیر...»! سازگار نیست. کمونیسم با «قضا و قدر»! سر ستیز دارد...

پس با این حساب، سوای مهملات خررنگ کن... هیچ معلوم نیست که چطور لئون تروتسکی، بزعم آقای ایزاک دویچر «رهبر تقدیری انقلاب اکتبر، مبتکر ارتش سرخ...»! از تعلقات غلیظ تباری - توراتی خود فاصله گرفت، دارائی و املاک فامیلی را رها کرد، از ایدالیسم جدا و متریالیست شد، مارکسیسم را آموخت و شناخت، دیالکتیک مادی و تاریخی... را فرا گرفت؟! اینها همه کلی جای حرف دارد. چون تردستی که نیست آقای ایزاک دویچر. یادتان باشد که پیکار مستمر لنین «مجنون»! سماجت استالین «بد خلق»! برسر اصول مارکسیسم بود...

معذالک، فرض می کنیم که «تقدیر زندگی لئون برونشتاین جوان، سرنوشت لئون تروتسکی را رقم زد»؟! می گویند که در مثل مناقشه نیست. تازه همین جفنگ «تقدیر...»! نافی مارکسیسم، دیالکتیک مادی و تاریخی، در جای جای خاطرات سفارشی، تزه های مالیخولیائی تروتسکی هم تائید شده. این حقیقت تلخ و مکتوب می رساند که آن آثار «بدیع»! تزه های «نمونه»! رساله های عجیب و غریب تروتسکی ربطی با مارکس و مارکسیسم ندارند. دلائل و شواهدی هست آقای «مورخ»! که تروتسکی تاریخی اینکاره نبود. پس پلخانف، زمانی که هنوز مارکسیست بود... حق داشت که با حضور تروتسکی جوان و نامجو در ایسکرای قدیم مخالفت می کرد...

سازمان « مرموز »!

ایزاک دویچر « مورخ »! همان اراجیف مرشد فقید را نشخوار می کند. مدعی است که گویا تروتسکی « مظلوم »! طبق معمول دور از چشم اغیار، آن محفل چای خوری « انقلابی »! ساز - مانی را که لوناچارسکی و شرکاء، چند بلشویک و منشویک دمدمی مزاج، سوسیال دمکرات های « ناب »! فراریان از خود راضی و بزدل... بسال ۱۹۱۳ میلادی در داخل روسیه تاسیس کرده بودند... از خارج رهبری می کرد. چه حرفا...

ناگفته نماند که سال ۱۹۱۳ میلادی، یعنی در آستانه جنگ اول جهانی، سال نسبتاً شلوغی بود. دعوای مارکسیست ها و اپورتونیست ها، بلشویک ها و منشویک ها برای رعایت توافق جمعی مارکسیست ها بسال ۱۹۱۲ میلادی، برسر موضوع قطعنامه بال در باره: جنگ و انقلاب در شرایط اضطراری، چگونگی حضور آگاهانه و سازمانیافته کارگران، سوسیال دمکراسی در انقلاب همگانی و سوسیالیستی... باوج رسیده و می رفت تا جیش کارگری را به انشعاب بکشاند و کشید...

پس این ساز - مانی که لوناچارسکی و شرکاء در داخل روسیه تشکیل داده و تروتسکی مشنگ آن را از خارج رهبری می کرد... نه مارکسیست و نه « اپورتونیست »! نه بلشویک و نه « منشویک »! اصلاً از چه قماش بود؟ در این ارتباط، آقای ایزاک دویچر « مورخ »! مدعی است که این ساز - مان خیالی و « مرموز »! گروه « نخبگان سیاسی »! بسیار ضعیف و محدود، چون نمی توانست فعالیتی مستقل داشته باشد... بفکر این بود که چطور خود را به بلشویک ها، یا سایر گروههای چپ وصل کند...

کسی نمی داند که این « سازمان » بسیار ضعیف و محدود... کی، کجا، بد یا خوب، چه فعالیت خاصی داشت... بگذریم. مثل اینکه باز و بحکم تقدیر، آقای ایزاک دویچر « مورخ »! آشنا با بیماری برتری طلبی، دو دوزه بازیها، بی انضباطی و سازمان گریزی، با انزوای مرشد... زور می زند تا بیاری قلم، شامورتی بازی ادبی، خصائل طبقاتی، بورژوا - ملاکی لئون تروتسکی را، برای برقراری « تعادل تاریخ »! ماستمالی کند. این کولاک زاده کور و کلاش، شلخته و ضد انقلابی را توجیه نماید.

وانگهی، هیچ معلوم نیست که کی و چرا « لشگر نخبگان سیاسی »! خرج خود را از بقیه جدا کرده...؟ در این ارتباط، از قضا ایزاک دویچر هم، زیاد سخت نمی گیرد! انحلال طلبی آشکار و نهان مرشد بجای خود محفوظ، حتی در باره روحیه سازمان گریزی « رفقا »! اشاعه نوعی بلشویسم ستیزی کور و احمقانه در میان سوسیال - بزدلان، از هر قماش... بدنبال شکست انقلاب همگانی سال ۱۹۰۵ میلادی... خلاف معمول، اصلا پرچانگی نمی کند. اما در مقابل، ریاکارانه، فقط برای خالی نبودن عریضه است که می فرماید: جدائی از بلشویک ها به اپوزیسیون طولانی... در حزب قدیم مربوط می شد، ناشی از اختلافات گذشته... واویلا. کدام حزب « قدیم »! اختلافات « گذشته »! پیدا کنید پرتقال فروش را...

مراسم « آشتی کنان »!

پای یک ماجرای ساختگی، جفنگی دیگر، من درآوردی، ریاکارانه تر، در مورد اولین ملاقات تروتسکی و لنین پس از آخرین دیدارشان در نشست سیمروالد در میان است - گویا همان « دیداری که چندان دوستانه نبود »؟! در این ارتباط، بشنوید از چگونگی رفع کدورت سیمروالد... بسیق آقای ایزاک دویچر « مورخ »! یک شگرد مضحک برای برقرار کردن « تعادل تاریخ »! که شیطان رجیم را شرمنده می کند. می فرماید:

(اول) در روز هفتم ماه مه سال ۱۹۱۷ میلادی، یعنی ۳ روز بعد از ورود اسرار آمیز تروتسکی به پتروگراد (قبلا بدان اشاره کردم)، بلشویک های محل و آن ساز - مان مرموز « نخبگان سیاسی... »! برای استقبال از « رهبر... »؟! (یعنی همان تروتسکی تقدیری) مراسمی پرپا می کنند.

(دوم) روز دهم ماه مه، یعنی ۳ روز بعد از مراسم « آشتی کنان »! جهت بررسی طرحی برای ادغام دو سازمان نشست ترتیب می دهند. که لنین، باتفاق زینویف و کامنف، در آن شرکت می کند. اینجاست که تروتسکی برای اولین بار، پس از آن دیدار نسبتا غیر دوستانه سیمروالد... لنین را می بیند. خدا را شکر که سرانجام لنین لجباز از خر شیطان پائین آمد...

معذالک، تازه بعد از بافتن این همه اراجیف خررنگ کن « تاریخی »! ایزاک دویچر جن گیر و با کمال پرروئی می نویسد: از این کنفرانس مشترک، ما، با حامیان... غیر از « یک گزارش پراکنده و ناقص... اما بسیار آموزنده »؟! در یاد داشتهای شخصی لنین، چیز دیگری در اختیار نداریم... امان از این جلسات و کنفرانسها و یادداشتهای شخصی و گزارشات پراکنده و ناقص و آموزنده و توافقات ماجراهای « تقدیری... »! توراتی و خررنگ کن...

مردک، بسیاق مرشد فقید، بیشرمانه، خیلی راحت جفنگ می گوید، کاری با عقل و شعور خواننده یا شنونده خود ندارد. فی المثل در گفتار فوق، دریغ از یک کلمه در مورد محل نگهداری « گزارش پراکنده و ناقص... »! حتی یک کلمه، طبق معمول سنواتی، فقط برای خنده... در مورد دریافت کننده حقیقی یا حقوقی یاد داشت های « شخصی لنین »! امان از این « تقدیر »؟! چه کارها که نمی کند...

انترناسیونال «جدید»!

بعد از همین شامورتی بازی ادبی مضحک و جن گیری «تاریخی»؟! می رسد به نتایج جلسات مشترک «بلشویک ها و سازمان نخبگان سیاسی»! نشستهایی که گویا در هفتم و دهم ماه مه سال ۱۹۱۷ میلادی برگزار شده اند: هفتم ماه مه، برای تدارک استقبال رسمی از «رهبر تقدیری»! دهم ماه مه، جهت برگزاری مراسم «آشتی کنان...»!

حال بشنوید از نتایج این جلسات «سری»! مذاکرات «محرمانه»! از زبان مبارک آقای ایزاک دویچر - مامور برقرار کردن «تعادل تاریخ»! فرض می کنیم بدون مشورت لردیسم، بنیاد بشر دوستی راکفلر...

ابتدا آقای ایزاک دویچر «مورخ»! طبق معمول، از راه جن گیری، شامورتی بازی ادبی... بازیگران نمایش را به جنگی تن به تن و می دارد. جنگ تن به تن میان دو شخصیت نیست در جهان، تراشیده و غیر تاریخی. یکطرف تروتسکی «پشیمان و زیرک»! طرف مقابل لنین «ذلیل و هالو»! اینجاست که بنام تروتسکی «پشیمان»! لنین «ذلیل»! را مخاطب قرار داده و می گوید:

توپ اول (من از موضع سابق دست کشیده و دیگر از وحدت میان بلشویک ها و منشویک ها دفاع نمی کنم...)

توپ دوم (از این پس فقط آن کسانی می توانند در زیر پرچم یک انترناسیونال جدید گرد آیند که با سوسیال - میهن پرستی قطع رابطه کرده باشند...)

توپ سوم (می خواهم بدانم که آیا لنین هنوز هم فکر می کند که انقلاب روسیه (منظور انقلاب نا موفق ۱۹۰۵ میلادی است) اصلا یک انقلاب بورژوآنی، برای استقرار نوعی دیکتاتوری دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان بود و نه دیکتاتوری پرولتاریا...)

نتیجه) لنین « سوسیال - میهن پرست »! حال که اینقدر اصرار دارد تا با تروتسکی « انترناسیونالیست »! متحد شود... باید شرط عالیجناب را پذیرفته و سوسیال - میهن پرستی را رها کند. بر شیطان لعنت...

چون در غیر اینصورت، لنین « هالو و ذلیل »! نمی تواند با تروتسکی و شرکاء وحدت کرده و در ردیف کسانی قرار گیرد که در زیر پرچم انترناسیونالیسم « جدید »! گرد آمده اند...

پس تکلیف آن ساز - مان « نخبگان سیاسی با رهبری تروتسکی »! بسیار ضعیف و محدود... فقط با چند نفر هوادار بی نام و نشان در پتروگراد، که نمی توانست فعالیت مستقل داشته باشد و بفکر این بود که چطور می تواند خود را به بلشویک ها وصل کند... چه می شود؟

تازه بگذریم از اینکه لنین و بعنوان یک « سوسیال - میهن پرست »!؟ بهر حال یکی از اعضای هیات مرکزی حزب بلشویک، بقول ایزاک دویچر: حزبی با نفوذ و نیرومند... بموجب قانون عرضه و تقاضا... نمی بایست در این معامله باج می داد... نویسنده رساله معروف امپریالیسم بمتابله بالا ترین مرحله سرمایه داری - یعنی اینقدر « هالو »! یه چیزی بگو بگنجه...

بیچاره ایزاک دویچر، مردک نمی داند که چطور جنس خود را قالب کند، که نه سیخ بسوزد و نه کباب، نه حامیان پشت پرده... برنجند و نه دست مرشد فقید رو شود. طفلک نمی فهمد که مردم عقل هم دارند، تشخیص می دهند که بلند کردن این دو هندوانه کلفت با یکدست کار چندان ساده ای نیست. خبر ندارد، که لنین « ذلیل »! در عین سادگی، متانت و بردباری... در شرایط اضطراری، خیلی با فرهنگ تر از آن بود که برسر اصول انقلابی، ایدئولوژی مارکسیسم، پیشرفته از آن بود که برسر دستاوردهای حزب بلشویک با جعلی مثل تروتسکی جاه طلب و مشنگ، یا حتی با چند فیلسوف ابن الوقت معامله کند؟ لنین اینکاره نبود...

حزب « نوین »!

ولی چه می شود کرد. چرا که آقای ایزاک دویچر، پشت اش گرم است، مامور برقرار کردن « تعادل تاریخ »! دست بردار نیست. مثل مرشد فقید، سفارش گرفته، بیعانه وصول کرده... تا رمان های پلیسی خود در باره انقلاب سوسیالیستی اکتبر، در مورد دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا را به آخر برساند، مارکسیسم را به لجن بکشد، بلشویسم را « هرزه »! کمونیسم را « آلوده »! یک « هیولا »! قالب کند...

ایزاک دویچر، تازه بعد از آینه مه اراجیف، کلی مهملات خررنگ کن، نسبت دادن تمام خصائل مرشد فقید - شعبده بازی، جاه طلبی، سازمان گریزی، هرزگی سیاسی... بعد از نسبت دادن « سوسیال - میهن پرستی »! به لنین، می فرماید: مثل اینکه تروتسکی از تغییر جهت رادیکالی که لنین در حزب بلشویک بوجود آورده بود دقیقاً خبر نداشت... عجب!

مگر لنین چه « تغییر جهت رادیکالی در حزب بلشویک بوجود آورد »! اینقدر « رادیکال »! که ایزاک دویچر جن گیر هم از آن به نیکی یاد می کند. پس حتماً تقلبی در کار است. با همان شگرد همیشگی، شامورتی بازی ادبی، می فرماید: چون لنین یک ماه پیش از ورود تروتسکی... بدنبال مشاجره تندی که با جناح راست حزب (اش) برهبری کامنف داشت، حزب را متقاعد کرد که تزه های کهنه بلشویکی راجع به دورنمای انقلاب را رها کند...

حال بشنوید از دورنمای (تازه) حزب بلشویک برای انقلاب در راه. می فرماید: می توان حدس زد (یعنی کشک) که تروتسکی چیزهایی در این باره... (تغییر رادیکال) بگوشش خورده بود... حدس زد که در غیاب سایر هواداران... کامنف، شوهر خواهرش، می بایست باو گفته باشد که بلشویکهای مخالف لنین، از جمله کامنف، ولادیمیر ایلچ را مورد سرزنش قرار داده و گفته اند که او (لنین) تنوری « انقلاب پرمنات » را پذیرفته... که گویا لنین یک ماه پیش با بلشویسم بسود تروتسکیسم وداع کرده...

پس بنا بر این نتیجه گیری میکند که راههای متفاوت لنین و تروتسکی، بعد از مدت ها دوری، بهم رسیدند. هر یک با روش خودش بجائی رسید که دیگری خیلی پیشتر، همان چیزی را دریافت که مدت ها و بشدت با آن مخالفت کرده بود. اما نه این و نه آن (لنین و تروتسکی) بدرستی نمی دانست که نقطه نظر دیگری را پذیرفته است... « پیامر مسلح »! مجلد دوم، برگردان فرانسه

مثل اینکه چندی بعد و در همان سال... لنین ضمن قدر دانی از تروتسکی... چنین گفته: حال که تروتسکی رابطه خود را با منشویک ها قطع کرده، پس بلشویکی بهتر از او دیگر وجود ندارد...

یکی از آثار عالیجناب تروتسکی – موسوم به « مکتب جعلیات استالین »!
نقل از ایزاک دویچر

امان از این « تقدیر »! خدایا تو آنی توانی به آنی چپانی جهانی ته استکانی. پیش کش اپورتونیست های چپ و راست و میانه، اوباش « تروتسکیست »!

رسالت « موعود »!

لئون برونشتاین جوان، بزعم ایزاک دویچر، این جانور « استثنائی »! با « حس ششم »! بعد از چهار سال و اندی حبس و تبعید... در تابستان سال ۱۹۰۲ میلادی بفکر هجرت، فرار از تبعید گاه سیبری افتاد. در این راستا، آقای ایزاک دویچر، با یک لفظ توراتی می گوید: وسوسه اروپا و تمدن اش، غرب و آزادی هایش... مثل نگرشی بود بسمت سرزمین موعود...

همین بازی توراتی را در عبارت بعدی هم بکار برده و می نویسد: الکساندرا (اولین زن لئون برونشتاین جوان که در زندان با او ازدواج کرد) شک نداشت که شوهرش برای انجام رسالتی بزرگ آمده و در ۲۳ سالگی، زمان اش فرا رسید... تا اینکه رفقا برایش یک گذرنامه جعلی فراهم کردند. برونشتاین جوان، فقط می بایست اسمی دلخواهی برای خودش انتخاب کرده و در گذرنامه اش می نوشت... او اسم یکی از زندانبانان قدیمی اودسا را برگزید... زندانبان غریبی که می بایست با حروف درشت در سالنامه های انقلاب به ثبت برسد: تروتسکی. آیه های توراتی مبتذل از این دست که فقط برای ایزاک دویچر نازل می شد...

دروازه « تاریخ »!

تا اینکه سرانجام لنون برونشتاین جوان با یک گذرنامه و اسم جعلی، لنون تروتسکی - بزعم آقای ایزاک دویچر این « مارکسیست خود ساخته »؟! یعنی یک جوجه خروس خام و خمار، قبرا ق و قلچماق، سراسیمه و چموش، شنگول و عجول... دارای شناخت غریزی در مورد دیالکتیک مادی و تاریخی، تعاون و تقابل، وحدت و مبارزه اضداد، نیروهای میرنده و بالنده در مشخص، قانون عام تکامل، الزامات گذار از وضع موجود... نوعی آشنائی تقدیری با مقولات اقتصادی و سیاسی و اجتماعی، کارهای علمی، دستاوردهای تئوریک، کشفیات مارکس و انگلس... فقط چند نفس عمیق کشید، بر فلان خود نشست، غذا گیر را مالید و « مارکسیست شد »! خدا نصیب نکند...

با این مقدمات بود که لنون برونشتاین جوان، ملقب به لنون تروتسکی، در اکتبر سال ۱۹۰۲ میلادی خاک روسیه را ترک کرد... از مرز رد شد، اطریش و سوئیس را، بعد یک از توقف در وین و زوریخ، پشت سر گذاشت، تا اینکه به لندن رسید... گویا با هیجانی درونی خیلی محکم در خانه لنین را کوبید... بقول ایزاک دویچر، این همان « دروازه تاریخ بود که می کوبید »! لنون تروتسکی سالم به سرزمین موعود رسید...

مهمان « طلبکار »!

لنین بعد از شنیدن حرف های مسافر تازه وارد در باره گرایشات و عقاید سیاسی تبعیدیان در سیبری، بیزاری گروهها در کیف و خارکوف و پولتاوا برای پیوستن به یک جنبش سراسری و متمرکز... مهمان تازه وارد را بیک گردش نسبتاً طولانی برای تماشای بعضی آثار باستانی شهر لندن برد: وست مینستر شان، بریتیش میوزیوم حضرات...

ولی مثل اینکه تروتسکی اصلاً بفکر چیزی دیگری غیر از مبارزه مخفی در روسیه نبوده... انتظار داشت که لنین، هرچه زودتر، مسائل مهم را با او در میان بگذارد... در مورد اینکه مردان ایسکرا چه طرح و برنامه ای برای جمع و جور کردن گروههای آنارشیکست... در یک حزب متمرکز دارند؟ چطور می خواهند علیه اکونومیست ها... یا علیه آن کسانی که بفکر احیای حزب تروریستی هستند... علیه مارکسیست های علنی... مبارزه کنند...

یعنی همان موضوع تزه های لنین در رساله معروف « چه باید کرد »؟ جدل تئوریک - سیاسی، برخورد انتقادی لنین با مارکسیست های علنی در کتاب « دوستان مردم کیانند... »! در این ارتباط، سکوت آقای ایزاک دویچر، مشکوک، سوء ظن برانگیز است. پس بدون شک این سکوت تصادفی نیست، و باید علتی داشته باشد و دارد. چون این مار سمی، ایزاک دویچر « مورخ »! مامور برقرار کردن « تعادل تاریخ »! از این تردستی ها می کند...

کلک « مرغابی »!

نیش عقرب نه از ره کین است... تردید ندارم که آقای ایزاک دویچر، مداح نظم مستقر، دیوانسالاری ثروت، سفارشی محافل پشت پرده... هوایی شلیک نمی کند و با طرح « انتظار تروتسکی از لنین... »! در شرح فوق، قصد شومی دارد. می خواهد با یک تیر چند نشان بزند:

اول (در مورد هجرت « توراتی »! چگونگی فرار مرشد « تقدیری »! از سیبری به طرف سرزمین موعودی... موهوم بخورد ساده لوحان می دهد، تروتسکی را رهبر مبارزات مخفی در روسیه قالب می کند...

دوم (در مورد عقل و شعور ناقص این کولاک زاده لوس و نازپرورده، از سیر تا پیاز، دروغ می گوید، با تردستی، شامورتی بازی ادبی... تروتسکی را یک « فیلسوف، حکیم جامع الشرایط »! آشنا با تمام مسائل مهم حزبی، خبره کارهای سیاسی و تشکیلاتی و تئوریک... جلوه می دهد.

سوم (مردک تمام تزه های لنین در رساله معروف « چه باید کرد »؟ جدل تئوریک - سیاسی، برخورد انتقادی لنین با مارکسیست های علنی در کتاب « دوستان مردم کیانند... »! کارهای لنین را به حساب مرشد می گذارد. کلک مرغابی...

حال آنکه لنون برونشتاین جوان، از این پس ملقب به لنون تروتسکی، هنوز گیج و مشنگ، با کلی تعلقات غلیظ اشرافی، تباری - فامیلی - ملاکی، آنطور که ایزاک دویچر به نقل از الکساندرا (زن لنون برونشتاین در زندان) می گوید: با رسالت « توراتی »! نوعی سرزمین موعود را خواب می دید. اصلا کاری به حزب و سازمان و تشکیلات نداشت. نه اهل فعالیت سیاسی بود و نه تئوری می فهمید... تا چه رسد به رهبری مبارزات مخفی در روسیه...

ولی دروغ چرا... چون تروتسکی، بعد از اینکه به حکم « تقدیر »! خروج کرد، به هجرت رفت، همینکه در سرزمین موعود، لندن مستقر شد، سوای کلاشی و عیاشی... در هر شرایط اضطراری « مبارزات مخفی هم »؟! می کرده. اصلاً آرام و قرار نداشت، همه جا سرک می کشید، با همه می لاسید، جام می زد، به خلوت می رفت... تشنه « دانش »؟! سر از پا نمی شناخت، هیچ فرصتی را از دست نمی داد، مرتب می دوید، می جهید و بل می گرفت، نظرات این و آن را، غلط یا درست... می قاپید و بعد بنام خودش پس می داد. انگ « بناپارتیسم »! به لنین و بعد به استالین را از مارتینف کش رفت. جفنگ « خودکامگی ماکسیمیلیان روبسپیر و... »! را از اکسلرود قاپید...

از شما چه پنهان که عالیجناب تروتسکی، جفنگ « انقلاب پرمنات »! بقول ایزاک دویچر - « شاهکار تنویریک مرشد »! و نه آن تز معروف مارکس در باره انقلابات پی در پی برای گذار از سرمایه داری... در اروپا، استقرار دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا در انگلیس و فرانسه و آلمان... آری، تروتسکی حتی جفنگ « انقلاب پرمنات »! را از آقای هلفاند (Helfand)، یکی از مهاجران ماجراجو، سوسیال - اپورتونیست یهودی تبار ملقب به پارووس - Parvus، مقیم مونیخ... بعاریت گرفته بود...

بگذریم از اینکه صاحب ذوقان وطنی می فرمایند که چرا این حقیر کلمات « رکیک بکار می برم »! فرمودید کلمات « رکیک... »؟! چه حرف ها. بمیرم برای آقازاده های « مودب و با نزاکت »! که [گه] را گل محمدی تلفظ می کنند تا گندش در نیاید...

تالی « تروتسکی »!

در این ارتباط، بشنوید از زبان مبارک آقای ایزاک دویچر « مورخ »! مامور بر قرار کردن « تعادل تاریخ »! که خیلی شنیدنی است. می فرماید: پست مخفی (در تبعیدگاه معروف سیبری) برایش (لئون برونشتاین جوان) یک نسخه از رساله « چه باید کرد »؟ لنین را آورد... حاوی ایده هایی در مورد ساختار و خصلت حزب... از قضا همه ایده های خودش (تروتسکی) فقط با این تفاوت که نویسندگان آنها یک مهاجر نشین بود... (لنین).

ناگفته نماند که ایزاک دویچر « مورخ »! در مورد چگونگی آشنائی مرشد با آثار مارکس و انگلس هم درست یک چنین داستان هجوی می بافد: مبنی براینکه عالیجناب تروتسکی، جانور « استثنائی »! با « حس ششم »! همینکه برای اولین مرتبه با بعضی نوشته های مارکس و انگلس آشنائی چشمی پیدا می کند، تمام ایده های قبلی خودش را در این آثار باز می یابد. برای کسب اطلاعات بیشتر در این ارتباط نگاه کنید به رساله های لئون برونشتاین جوان در باره مزد و بهره مالکانه... راجع به دیالکتیک مادی و تاریخی... رساله های « مفقودالاثر »! من بی گناهم.

خواننده کنجکاو توجه دارد که چطور آقای ایزاک دویچر « مورخ »! تئوری های پیشگامان کمونیسم علمی، کشفیات اقتصادی و اجتماعی مارکس، یا تزه های مارکسیستی لنین را بعنوان رونوشت ایده های مرشد فقید جا می زند. با یک شامورتی بازی باب طبع لردیسم، بنیاد بشردوستی راکفلر... مارکس و انگلس و لنین را « تالی »! تروتسکی قالب می کند.

ماموریت « ویژه »!

گویا فرار لئون برونشتاین جوان از تبعیدگاه سیبری تا لندن را مردان ایسکرا ترتیب داده بودند. حال چرا؟ برای چه کاری... فقط خدا می داند. بگذریم از اینکه لئون تروتسکی نه طراحان فرارش را می شناخت و نه از علت این اقدام خبر داشت. حتی نمی دانست که برای انجام چه کاری « باید »! به لندن برود... ولی این تردستی آقای ایزاک دویچر یک حسن بزرگ دارد. چون نشان می دهد که داستان نقش تقدیر... جفنگ ایزاک دویچر « مورخ »! حرف مفت بود...

تازه بعد از اینهمه تردستی و حقه بازی برای هجرت « تقدیری »! خروج « توراتی »! بعد از دیدار و گفتگو با لنین در لندن بود که تروتسکی از خواب بیدار شد و « فهمید »!؟ که مردان ایسکرا، نه طراح، بکه هیچ نقشی برای فرار دادنش (از تبعیدگاه سیبری...) نداشته اند - و تازه « دریافت »! که ماموریتی در لندن ندارد. ختم « هجرت رسول »! نتیجه اینکه آقای ایزاک دویچر گوز و شقیقه را بهم مربوط کرد تا آرزوی الکساندرا برآورده شود، تروتسکی به سرزمین موعود برسد...

ولی آقای ایزاک دویچر، بعنوان مامور برقرار کردن « تعادل تاریخ »! سفارشی بنیاد بشر دوستی راکفلر... دست بردار نیست. با یک تردستی دیگر، توسل به یک « یک گزارش پراکنده و ناقص... اما بسیار آموزنده!؟ از لنین، جفنگی من درآوردی، خررنگ کن، مهم نیست در چه ارتباطی... می فرماید: لنین دلش می خواست با نامداران کار مخفی ملاقات داشته باشد... با خبر از نقش ممتاز تروتسکی در سیبری، بشدت مشتاق دیدارش شده بود...

حال فرض می کنیم که ایزاک دویچر « مورخ »! اینبار دروغ نمی گوید. پس باید دید که لنین مارکسیست چه هدف سیاسی معلومی را دنبال می کرد. می فرماید: لنین می خواست بداند که تروتسکی در کجا و چگونه کار برد این شگرد (کار مخفی) را فرا گرفته. دلا دیوانه شو...

معدالک، گرچه جفنگ، فقط برای خنده... قبول می کنیم که موضوع این نقل قول گل و گشاد... صحت داشته باشد. توکلته الله. پس در اینصورت، سوای آرزوی توراتی الکساندرا... (مطلبی که پیشتر بدان اشاره کرده بودم) گرایش غلیظ لئون برونشتاین جوان بسمت غرب بعنوان « سرزمین موعود »! این هجو (علاقه شدید لنین برای کشف مهارت تروتسکی در کارهای مخفی) را چطور باید فرو برد و هضم کرد؟ فرار دادن لئون برونشتاین جوان از سیبری برای یک ماموریت « نامرئی »! حضور این جانور توراتی در میان مارکسیست های روسی... بقول آقای ایزاک دویچر « مردان ایسکرا »! اشتیاق آتشین لنین... که می خواست کسب فیض کند، در محضر تروتسکی کار مخفی را یاد بگیرد... اینها همه کلی جای حرف دارد.

حال بشنوید از ایزاک دویچر « مورخ »! ماهر در دوپهلو نویسی، مانوس با شگرد جن گیری، خبره شامورتی بازی ادبی در شرایط اضطراری، راجع به « ماموریت ویژه تروتسکی »! می فرماید: لنین... در نامه هایی که برای دوستانش فرستاد (کی و برای کدام دوستان) خیلی از عدم کفایت نویسندگان ایسکرا می نالید... در این فکر بود (فکری بلند که حتی بگوش آقای ایزاک دویچر هم رسید) که چطور تروتسکی را در ایسکرا بکار گیرد...

از رمان « پیامبر مسلح »! مجلد اول، برگردان فرانسه

لیچار « تاریخی »!

سخن برسر یک خطای « لپی »! در مورد حقایق جاری در جهان سرمایه داری است: رقابت ناشران آلمانی و فرانسوی و انگلیسی و آمریکائی... برای پیش خرید خاطرات تروتسکی... در این باره نگاه کنید به مقدمه آقای آلفرد رزمر، همان « انتر ناسیونالیست فرنگستانی »! دستیار تروتسکی در سباستویل... برای کتاب « زندگی من »!

ولی آقای ایزاک دویچر « تیزبین »! هیچ کاری با شدت علاقه حضرات، ناشران صاحب نام برای آشنائی با اوضاع و احوال داخلی: موقعیت اقتصادی، تدابیر سیاسی و دفاعی... در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ما ندارد. چشم خود را بروی دیکتاتوری الیگارشی مالی مستقر در اروپای غربی و آمریکای شمالی، یعنی بروی دیکتاتوری آشکار بر پرولتاریا، بکلی می بندد. مثل مرشد کلاش فقط بفکر تسویه حساب « ایدئولوژیک »! با نوع فرضی آن در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی است.

در این راستا بود که ایزاک دویچر « مورخ »! با سفارش بنیاد بشر دوستی راکفلر... خاطرات مشکوک تروتسکی را، هرچه بیشتر در جهت اراجیف مبتذل توراتی تکمیل می کند: داستان ماموریت اینجهانی مرشد فقید، اروپا و تمدن اش، غرب و آزادی هایش بعنوان سرزمین موعود...

زور می زند تا از این کولاک زاده جاه طلب و گنده گوز... اصلاً یک شخصیت « استثنائی »! جانوری « غیبگو »! موجودی با « حس ششم »! سوار بر دنیا و آخرت... بتراشد. همان « رهبر انقلاب بلشویکی اکتبر، بنیانگذار ارتش سرخ... »! خدا را شکر که گردک آقای ایزاک دویچر ناموس کسی نیست...

برای توجیه همین اراجیف توراتی است که آقای ایزاک دویچر و به نقل از ماکس ایستمن آمریکائی، یکی از دوستان قدیمی تروتسکی «مظلوم»! عامل نفوذی پلیس در حزب کمونیست آمریکا... می فرماید: لئون برونشتاین، مثل کسانی بود که بلحاظ عقل و شعور خیلی استثنائی اند... او لاف زن قهاری بود... بسرعت افکار حریف را خوانده و بدل می زد... و حتی بلحاظ معرفتی، در افتادن با لئون تروتسکی کاری خیلی سخت بود؟! امان از این تقدیر...

ایزاک دویچر، به نقل از رمان یلیسی «پیامبر مسلح»!

هجرت « پیامبر »!

ایزاک دویچر « پژوهشگر »! ماجرای هجرت لئون برونشتاین جوان را به مردان ایسکرا منتسب می کند. شرح ارتباط عالیجناب تروتسکی با ایسکرا، فقط با یک اختلاف خیلی « ناچیز »! در خاطرات سفارشی مرشد آمده است. ناگفته نماند که برونشتاین جوان، مارکسیست های روسی مقیم اروپای غربی: زاسولیچ و پلخانیف و اکسلرود و لنین و مارتف... اینها را اصلاً نمی شناخت. هیچ رابطه ای با انقلابیون قدیمی روس... خاصه با مردان ایسکرا نداشت. حتی فراتر از این، مثل بسیاری از مدعیان « نو خاسته و خود ساخته... »! مورد سوء ظن پیش کسوتان بود...

بهر حال، این جوانک زندانی در تبعیدگاه سیبری - لئون « مقدس »! بفکر فرار از زندان افتاد... عاقبت گریخت (فاز اول). ولی برای عبور از مرز و خروج غیر مجاز از روسیه تزاری و رسیدن به « سرزمین موعود »! بیاری انقلابیون مارکسیست... احتیاج مبرمی پیدا کرد. لذا بعد از فرار از تبعیدگاه سیبری، در شهر مرزی سامرا، محل ستاد داخلی « مردان ایسکرا »! توقف کرده و بعنوان یک انقلابی فراری... با مسئول وقت این ستاد داخلی، موسوم به « کلر »! تماس می گیرد... (فاز دوم). همین آقای « کلر » بود، بزعم تروتسکی مهندسی « فاسد »! چون نسبت به لنین و استالین وفادار مانده بود... که لئون برونشتاین، فراری جوان و خام اندیش را با اسم و رسم « مردان ایسکرا »! آشنا کرد، از روی دلسوزی، جوانک سرگردان را نه بخاطر آن آثار « بدیع »! تزه های « نمونه »! رساله های « مفقودالاثَر »! آنطور که تروتسکی گنده گوز جلوه داده، و یا ایزاک دویچر ابله ادعا کرده، بلکه احتمالاً برای آموزش به لندن فرستاد... فاز سوم.

خاطرات سفارشی تروتسکی برای ناشر آلمانی، نقل از کتاب « زندگی من »!

مکتوبی که برای اولین مرتبه، بزبان آلمانی و با امضای لئون تروتسکی

منتشر شد

دیدار با « رسول »!

ایزاک دویچر « مورخ »! مامور برقرار کردن « تعادل تاریخ »! گواينکه دعاوی مکتوب مرشد فقيد را خوانده و می شناسد (شرح فوق) وانمود می کند که فرار برونشتاین جوان از سیبری را « مردان ایسکرا »! ترتیب دادند - یعنی یک فرار اضطراری، سیاسی و حزبی و سازمانیافته بوده. فرار « اضطراری، سیاسی و سازمانیافته »!؟ برای چه کاری... چون گویا لنین برای دیدار فوری با این « قهرمان کارهای مخفی در روسیه تزاری »! خیلی بی تابي می کرد...

شواهدی هست مبنی براینکه تروتسکی برای درک مسائل سیاسی، فهمیدن مقولات اقتصادی و اجتماعی... کلی مشکل داشت. گرچه از کودکی، شاید پیش تولد « طرفدار عدالت بود... »! در نوجوانی آثاری « بدیع »! تزیهای « نمونه »! رساله های « مفقودالثر »! آفریده... اصلا یک نابغه بود. آب در کوزه و ما تشنه لبان می گردیم...

حال آنکه مردک، گیج و مشنگ، این جانور « تقدیری، استثنائی... »! قهرمان رمانهای سفارشی - پلیسی آقای ایزاک دویچر، اصلا اینکاره نبود. عقل و شعور این « رسول »! از حدود دارائی و اموال فامیلی فراتر نمی رفت. بقول پلخائف: با نوشتن مقالات آبکی، اعتبار « ایسکرا » را کاهش می داد. کدام آثار « بدیع »!؟ تزیهای « نمونه »!؟ رساله های « مفقودالثر... »!؟ شوخی می کنید آقای دویچر...

تعلیم زندانیان « جاهل »!

حیرت آور اینکه لئون تروتسکی تاریخی، در زمان نگارش خاطرات کلفت « اش »! در آستانه پنجاه سالگی... هیچکدام از آثار « خودش را »! اصلاً بیاد نمی آورد. مرتب از خاطرات دوستان قدیمی اش نقل می کند که در دوران محبس چه کارها کرده: اینکه گویا سلول اش در زندان اودسا مثل یک کتابخانه کامل شده بود، سرشار از آثار ادبی و تاریخی، اقتصادی و اجتماعی، با کلی نشریات و مجلات رنگارنگ...

از قرار معلوم، گویا عالیجناب لئون برونشتاین جوان، سوای دلداری، تعلیم و تربیت زندانیان سیاسی - همبندان « جاهل »؟! در شرایط مقتضی، حتی یک لحظه هم از مطالعه و تحقیق و پژوهش غافل نمی شده... با حوصله، تمام کتب و نشریات دسترس را می خواند، پشت هم مقاله و رساله می نوشت. آثارش را گاهی توسط فک و فامیل، ولی اغلب از طریق وکلای سایر زندانیان، برای روزنامه های مختلف می فرستاد...

گنجینه « مفقود »!

چند کلمه هم در مورد آن « گنجینه مفقود »؟! شاهکار بی نام مرشد، همان لئون برونشتاین « برگزیده برای رهبری قیام بلشویکی پتروگراد... »! در این ارتباط، بشنوید از خاطرات تلخ و شور انگیز لئون تروتسکی راجع به سرنوشت این « گنجینه مفقود »! می فرماید: در اواخر دوران زندان اودسا، آن مکتوب قطور، که بدنبال بازرسی مامورین گم شد... به یک گنجینه علمی ژرف تاریخی و فلسفی بدل شده بود. کاش می شد امروز، این مکتوب را، بهمان سبک و سیاقی که آنزمان نوشته شده بود دو باره چاپ کرد...

ظاهرا، لئون تروتسکی، در ۵۰ سالگی، سال نگارش خاطرات مرشد، بعد از قریب ۳۰ سال، بکلی « فراموش کرده »! بر شیطون لعنت... که دوران زندان اودسا برای لئون برونشتاین ۲۳ ساله، دو سه ماه بیشتر طول نکشید، و این زمان کوتاه، دو سه ماه، برای « خلق یک اثر کلفت از این دست... »! حتی برای کارکشته ها... قابل تصور نیست.

پس برای توجیه همین نقیصه است که تروتسکی موهوم می بافد، بخورد مریدان می دهد. چطور؟ خیلی راحت، با دو کلمه « حرف حساب »! تقلب و حقه بازی، قیامت می کند، ساده لوحان را نشانه گرفته و می فرماید: من خیلی از چیزها را... همزمان آموختم... تا جایی که باندازه کافی خودم را بر روی پای خود استوار حس می کردم، احساسی که باید بمرور نیرومند تر می شد... بهمین دلیل است که امروز، من برای پیدا کردن این مکتوب قطور، خیلی تلاش می کنم. یار در خانه و ما گرد جهان می گردیم...

ولی نمی گوید که این « گنجینه علمی ژرف تاریخی و فلسفی مفقود »؟! چه نامی داشت، اصلا کی، کجا، و در چه تاریخی نوشته شد. نکند که همین کتاب « زندگی من »؟! سفارشی فیشر فرلاگ، ناشر صاخب نام آلمانی باشد، که توسط سوسیال - جاکشان غربی تدوین و با امضای تروتسکی منتشر شد. حضور ذهن این کولاک زاده کلاش پیشکش مریدان...

لفاظی « انقلابی »!

تروتسکی جوان، مهمان نا خوانده... ضمن گردش در خیابان های لندن برای لنین تعریف می کند که چطور در جریان انتقال (اش) از زندان اودسا به تبعیدگاه دور دست سیبری چند ماهی را هم در زندان موقت مسکو می گذراند. چطور با جمعی از انقلابیون با تجربه، مارکسیست های قدیمی آشنا می شود...

ولی تروتسکی جوان، بقول ماکس ایستمن، « لاف زن قهار »! تشخیص می دهد که لنین شنونده صبوری است. پس نقالی را دنبال می کند: رساله شما در باره « تکامل سرمایه داری در روسیه » را در زندان موقت مسکو با دقت خوانده ام... (چیزی از گنجینه مفقود در زندان اودسا نمی گوید، که بعدها علم شد تا تروتسکی را، بلحاظ تنوریک، هم تراز لنین قالب کنند)، جلد اول و دوم سرمایه کارل مارکس را نیز در تبعیدگاه سیبری تمام کردم...

جهل « پنهان »!

بهر حال، تروتسکی جوان، سالم به مقصد رسید و در لندن مستقر شد. این جانور « استثنائی... »! خالق کلی آثار « بدیع »! تزه‌ای « نمونه »! رساله‌های « مفقودالآثر »! برای اولین بار، از نزدیک با مارکسیست‌های وطنی، مقیم اروپای غربی، بقول ایزاک دویچر « مورخ »! با مردان ایسکرا، آشنا می‌شود. حتی به آرشیو ایسکرا هم دسترسی پیدا می‌کند....

اعتراف می‌کند که با ولع زیادی خودم را بروی شماره‌های ایسکرا، بروی جزوه‌های زاریا (سحر) از همین انتشارات انداختم... حاوی آثاری بسیار پر ارزش، محل تلاقی یک نگرش علمی ژرف با شور و هیجان انقلابی. شیفته ایسکرا شدم، از جهل خود شرم‌منده شدم، تصمیم گرفتم... هر چه زود تر این نقصه را جبران کنم...

نقل از رمان سفارشی « زندگی من »! قطع جیبی، نسخه فرانسوی،

صفحات ۱۵۵ تا ۱۸۰ – انتشارات گالیمار

صحبای « گمنام »!

قرائن نشان می دهند که خاطرات تروتسکی موسوم به « زندگی من »! مکتوب کلفتی که با سفارش صاحب امتیاز بنگاه فیشر فرلاگ بسال ۱۹۲۹ میلادی طراحی شد... در اصل (جلد دوم) یک رمان پلیسی است که سال ها پیش از خروج تروتسکی « مظلوم »! از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، پیش از هجرت « پیامبر مسلح »! آقای ماکس ایستمن، بعنوان یک مولف گمنام آمریکائی... از اصحاب لئون تروتسکی در دوران تدارک خروج موعود، آن را با عنوان « بعد از مرگ لنین »! بسال ۱۹۲۴ میلادی نوشت و در آمریکا منتشر کرده: حاوی کلی دروغ « انقلابی »! اراجیف خرننگ کن، انواع افشاگری های « خود سرانه »! در مورد « استبداد فردی استالین، گمراهی تمام عیار حزب کمونیست - بلشویک، انحراف دولت کارگری... »! در شوروی به نقل از تروتسکی. طفلک ایزاک دویچر...

بگذریم از اینکه لئون تروتسکی « مظلوم »! در دوران مورد بحث، بعنوان عضو کمیته مرکزی حزب، برای بحث و جدل در کمیته های حزبی، مناظره در ملاء عام، ایضا انتشار مطالب اش، با هر مضمون و در هر موردی... در مطبوعات رسمی شوروی محدودیت نظریه پردازی نداشت. گوا اینکه تروتسکی مرتب از « جهل کارگران »! در کمیته های حزبی می نالید. چون کارگران « جاهل »! برایش تره هم خرد نمی کردند...

معمای « تروتسکیسم »!

ناگفته نماند که تمام افشاگری های گل و گشاد آقای ماکس ایستمن، صحابی « گمنام »! در مکتوبی غلط انداز... باب طبع محافل « خوبان »! شباهت غریبی با اوهام تروتسکی شاکي و معلوم الحال داشتند. از سیر تا پیاز، موضوع تمام مکاتبات محرمانه تروتسکی با ارتش فراریان ضد انقلابی، منشویک های مقیم خارجه، و با نشریات « وزین انترناسیونالیست ها... »!؟ مبنی بر اینکه گویا استالین عوامل خود را « بجای لنینیست ها و بلشویک های قدیمی » در کمیته مرکزی حزب نشانده... حزب و دولت را قبضه کرده و اینکه کمیته مرکزی، از ترس کارگران، اجازه نمی دهد که آن « وصیتنامه لنین »! در مطبوعات رسمی انتشار یابد...

حکایتی « پیش پا افتاده »! که کلی جای حرف دارد. قابل گذشت نیست. چون بخوبی نشان می دهد که معمای « تروتسکیسم »! از کجا آب می خورد. نشان می دهد که اوباش « تروتسکیست »! از چه قماشى بوده و هستند. چطور بنام نوعی « دمکراسی »! آب تپهیر بروی گروه های ضد انقلابی، بروی کمونیسم ستیزان بیشرم و حیا، مکتبی و حرفه ای ریخته و می ریزند. آشکار و نهان با محافل « خوبان »! لاسیده و می لاسند...

با این تفاسیل، تصادفی نبود که انتشار رمان پلیسی ماکس ایستمن، توزیع آن در سطح بین المللی، با تعرض آشکار تروتسکی و شرکاء در سطح ملی بر علیه « باند استالین »! علیه کمیته مرکزی منتخب حزب و دولت کارگری بر سر « جانشینی لنین »! ملازمه داشت. توطئه شومی که در خوشمزگی معروف عالیجناب تروتسکی در دوران نقاهت لنین خلاصه می شد: پیر مرد مردنی است...

میراث «تئوریک»!

مثل اینکه تروتسکی «مظلوم»! قهرمان رمانهای پلیسی ایزاک دویچر
سواى گریزهای ادبی گل و گشاد، مکشوف و منتسب... یک مجموعه آثار
مفقود «تئوریک»! کامل و ناب و نایاب هم دارد - گویا از این مجموعه آثار
«اسرار آمیز»! تا ۱۸ مجلد، با احتساب ۵ مجلد حاوی «تزه‌های نظامی»!
بسال ۱۹۲۳ میلادی... از طرف انتشارات دولتی شوروی چاپ و در سطح
وسیع منتشر شده‌اند. اما... اما برای چی؟ می‌فرماید: طبع و نشر مابقی این
آثار از سال ۱۹۲۷ میلادی، بدنبال «تشدید خصومت در قبال تروتسکیسم»!
متوقف شد. (زندگی من)

حال چند کلمه در باره این «مصیبت بزرگ»! شامورتی بازی مرشد،
که فقط برای تحریک احساسات ساده لوحان بکار رفته است:

الف) داستان کذائی «طبع و نشر ۱۸ مجلد از این مجموعه آثار»!
یک موهوم توراتی برای فرستادن هواداران «عامی»! بدنبال نخود سیاست.
یعنی گوساله‌ها بروید بار و شتر مفقود مرا پیدا کنید... یعنی کشک.

ب) جفنگ من در آوردی «تشدید خصومت در قبال تروتسکیسم»!
شگردی است ریاکارانه برای تحریف یک حقیقت تلخ تاریخی. در ارتباط با آن
هشدار «بیرحمانه»! کمیته مرکزی منتخب حزب است به لئون تروتسکی،
هنوز یکی از اعضا رسمی کمیته مرکزی حزب... در مورد مکاتبات و
ارتباطات محرمانه با محافل ضد انقلابی، با عناصر مشکوک در داخل و خارج،
با منشویک‌های فراری... ماجرائی که بدنبال انتشار کتاب مشکوک ماکس
ایستمن در آمریکا بسال ۱۹۲۴ میلادی رخ داد، و باعث رسوائی مرشد شد.
یک رمان پلیسی با عنوان «بعد از مرگ لنین»! حاوی کلی انگ و اتهام
تهوع آور نسبت به دولت کارگری، خاصه نسبت به کمیته مرکزی منتخب حزب
کمونیست - بلشویک و با استناد به تروتسکی. که خود هنوز عضو کمیته
مرکزی حزب بود...

از بیانیه رسمی عالیجناب تروتسکی در شماره ۱۶ نشریه بلشویک،

اول سپتامبر سال ۱۹۲۵ میلادی

ناگفته نماند که عالیجناب لئون تروتسکی، سوای شامورتی بازی ادبی، مکاتبات و روابط محرمانه در شرایط « اضطراری »! در خیالبافی هم ید طولائی داشت. چون این جانور « استثنائی و غیبگو، رهبر انقلاب اکتبر، مبتکر ارتش سرخ »!؟ خالق کلی آثار « بدیع »! رساله های « مفقودالاثر »! از قضا مناسبات تاریخی را هم بکلی وارونه، ناشی از خواب و خیال پریشان خود می پنداشت. امان از این تقدیر...

شرط بلاغ

منظورم این است که تروتسکی «مظلوم»! در گفتار و هم در کردار، بازیگر دوران خود نبود. ولی با لاف و گزاف، گنده گوزی، فضل فروشی و پشت هم اندازی... توسل به انواع انگ و اتهام در شرایط «ضطراری»! حقایق را دور می زد تا به مقصود برسد، بر خر مراد سوار شود...

کم نیستند نخبگانی از این قماش... در شرق و غرب و شمال و جنوب، که مثل تروتسکی «پاکدامن»! مبارزه سیاسی و اجتماعی را چیزی غیر از توطئه و حقه بازی نمی دانند. نوعی «فضیلت»! که کلی جای حرف دارد. این هم شرط بلاغ...

بعنوان یک نمونه مکتوب و قابل دسترسی به چند زبان زنده دنیا، بشنوید از یک شاهد «شریف و پاکدامن»! بزعم ایزاک دویچر «مورخ»! گویا تروتسکی، کولاک زاده «مظلوم»! امروز را در فردا زندگی می کرد. ناموجود را «می دید»! یعنی جادوگر...

حال چطور؟ می گوید: گویانکه تروتسکی با زدن انگ شاید و دیوانه، کاریکاتور روبسپیر و... به لنین خطا کرده... معذالک، حتی در این رفتار خطا، انگ و اتهامات ناروا... حوادثی را تصویر کرد که ۲۰ سال بعد اتفاق افتادند. عجب! خصائل آن سوسیال دمکرات گمنام قفقازی (استالین) را بدست داد. جل الخالق! رمان یلیسی «پیامبر مسلح»!

خوب گوش کنید. یعنی تروتسکی «غیگو، دارای حس ششم...»! تمام آن حوادثی را تصویر کرد که می بایست ۲۰ سال بعد رخ می دادند. منظورش «جانشین فرضی لنین و در آینده ای غیر قابل پیش بینی است»! مثل ازدهای موسی که مار می بلعید و پیامبر می رید...

هیچ معلوم نیست که تروتسکی به کدام مجموعه آثار « تنوریک »! کامل و نیست در جهان اشاره دارد. گریزهای گل و گشادش در ایسکرای قدیم، شماری مقاله و اطلاعیه در پرودا... حتی آثار منتسب به لئون تروتسکی جادوگر را همه می شناسند. ولی از آن « ۱۸ مجلد اثر کلفت، ناب و نایاب »! با احتساب ۵ مجلد... حاوی و حامل « تزه‌ای نظامی »! اصلاً خبری نیست. شاید منظور همان آثاری باشند که در آن « کتاب سوزان معروف استالینی »! به آتش کشیده شدند. یاوه گوئی بسیاق گوبلز...

لئون « مقدس »!

مجموعه آثار « تئوریک »! این هم حکایتی است. چون و چرا ندارد. قرائن نشان می دهد که عالیجناب تروتسکی اهل نظر و نظریه پردازی نبود. برای لئون « مقدس »! دنیای مادی و متحرک نا مفهوم بود...

بیخود نیست که تروتسکی در خاطرات سفارشی خود کلفت می گوید، موهوم بخورد افکار عمومی می دهد. پای انقلاب را به میان می کشد تا جهل خود در مورد دنیای ناسوتی را لاپوشی کند. چون مردک بقدری سرگرم توطئه و حقه بازی بود که اصلاً برای آموختن و کسب دانش فرصت پیدا نمی کرد. کره خر آمد الاغ رفت. لئون « مقدس »! مثل عوام احتیاجی به آموزش و دانش اینجهانی نداشت. پس برای خالی نبودن عریضه است که می فرماید: وسوسه آموختن و دانستن هرگز از من جدا نشد... انقلاب بمن اجازه نداد که این کار را بطور منظم دنبال کنم... حداقل یکسوم قرن از عمر مرا مبارزه انقلابی پر کرده بود... بیشگفتار تروتسکی برای رمان « زندگی من »!
برگردان فرانسه

مرجع تقلید « خوبان »!

از شما چه پنهان، در این راستاست که آقای ایزاک دویچر « مورخ »! زیر سایه لردیسم و با چراغ سبز بنیاد بشر دوستی راکفلر... پا پیش گذاشته و با چرب کردن خاطرات من در آوردی مرشد فقید، بدنبال تکمیل نیمه کاره ها، خط خورده ها، از قلم افتاده ها... تطبیق انگ و اتهامات قدیمی با قد و قواره استالین « بد خلق »! سر از پا نمی شناسد، آتشی بپا می کند که نگو و نپرس، سنگ تمام می گذارد... عقل و شعور آدمیزاد را به هیچ گرفته و بجای تروتسکی تاریخی یک جانور « استثنائی و غیبگو »! می تراشد...

همان مرجع تقلید اوباش « تروتسکیست »! که با نشخوار تعابیر پلیسی آقای ایزاک دویچر و ماکس ایستمن... در باره « ترور و جنایات استالینی »! با دستی « پر »!؟ توپ می زنند. عربده می کشند، اوهام مرشد کلاش، ایدئولوژی تروتسکی را بخورد ساده لوحان، افشار میانی و متوسط می دهند. طبقه کارگر را نشانه گرفته، وانمود می کنند که انقلاب اکتبر « غیر لازم »! دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا « فاسد »! وانمود می کنند که سرمایه داری خانه آخرت بنی بشر است...

سخن برسر یک شگرد پلیسی برای ایجاد رخوت و سرخوردگی در میان کارگران و روشنفکران انقلابی است... تا بفکر یک انقلاب سوسیالیستی، تسویه حساب با بورژوازی در این یا آن جغرافیای معلوم سیاسی نباشند، بدنبال پیکار حزبی، مبارزه آگاهانه و سازمانیافته برسر مدیریت جامعه نروند، گذار انقلابی از سرمایه داری را فراموش کنند... کارگران خفقان مرگ بگیرند، فقط بفکر نان و آب خودشان باشند. موی دماغ اشراف و مالکان نشوند، بورژوازی خودی را بحال خود بگذارند، حتی با امپریالیسم ویرانگر مدارا کنند. تا امپراتوری پول به سر عقل آمده و نوعی « انقلاب جهانی را بپذیرد »! نابرده رنج گنج میسر نمی شود...

تجدید نظر « علمی »!

شواهدی هست مبنی بر اینکه تروتسکی تاریخی، بقول ماکس ایستمن: لاف زن قهار... با کار منظم حزبی، سنجیده و سازمانیافته هیچ میانه نداشت. اصلاً اینکاره نبود. لاف می زد، شیرین زبانی می کرد، با کلمات می لاسید، حرف ها و دعاوی کلفت را از دیگران می قاپید... با افراد « مزاحم »! مارکسیست های مصمم دوران خود کلنجار می رفت تا بتواند خویشتن خویش را اثبات نماید: پلخائف متکبر، لنین مستبد، استالین بد خلق و بیرحم...

دهها لقب دیگر از این دست: خشک و خشن، تروریسم ماکسیمیلیانی، استبداد فردی روبسپیر، بناپار티سم... تمام این القاب را اکسلرود و شرکاء، بدنبال آن تجدید نظر « علمی »! خر غلت آشکار، تمام عیار بسمت منشویسم، به لنین نسبت می دادند. تروتسکی استفراغ حضرات را نشخوار می کرد.

ویروس اپورتونیزم

برنامه گل و گشاد فردیناند لاسال معروف، سوسیال دمکرات آلمانی، برای استقرار نوعی « سوسیالیسم بیسمارکی »! با حضور و نفوذ فزاینده خرده بورژوازی در جنبش کارگری بستگی تام داشت. تئوری ارتجاعی و خر رنگ کن ادوارد برنشتاین در مورد « مارکسیسم نرم و لطیف و سازشکار »! بدنبال ظهور اشرافیت کارگری در میان احزاب سوسیال دمکرات غربی برسر زبان ها افتاد. بیچاره لئون برونشتاین...

تاریخ مکتوب سوسیال دمکراسی گواهی می دهد که اپورتونیزم لاسال و شرکاء متوجه مارکسیسم و متریالیسم تاریخی بود. رویونیسم برنشتاین، خایه مالی طبقاتی را درس می داد. در یک کلام، اپورتونیزم و رویونیسم، امروز مثل دیروز، با مبارزه طبقاتی، تدارک انقلاب سوسیالیستی برای استقرار دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا در این یا آن جغرافیای معلوم سیاسی میانه ندارند. نفی مالکیت خصوصی بر کار و ابزار و محصول، بر مکانیسم ارزش آفرینی، محرومیت مالکان و سرمایه داران از عامل سروری، مصادره دمکراسی، درهم شکستن دیوانسالاری ثروت را نمی پسندند. حق حکومت طبقه کارگر، مدیریت پرولتاریا را برسمیت نمی شناسند. گذار انقلابی از سرمایه داری به کمونیسم را « غیر لازم »! مردود می دانند. طفلک لئون تروتسکی...

گرگ زاده گرگ شود

تروتسکی و مارکسیسم! چه حرفا. شوخی می کنید آقای ایزاک دویچر. بعد از سال های متمادی پژوهش « منصفانه »! بازنگری اسناد « بکر »! مدارک « دست اول »! لاسیدن با آرشیو منتسب به این شارلاتان « محترم »! بیش از ۲۰۰۰۰ سند آفتاب نخورده... هنوز نمی دانید، یا نمی خواهید بدانید و بفهمید که تروتسکی کلاش، کولاک زاده لوس و مشنگ... از چه قماش بود؟ هنوز هم متوجه نشده اید که « تروتسکیسم »! از کجا آب زمزم می خورد. پس حتما کاسه ای زیر نیم کاسه است...

ولی خدا را شکر که شما با بنیاد بشر دوستی راکفلر... مشکلی ندارید. معذالک و فقط برای تقویت حضور ذهن حضرت عالی خیلی خلاصه می گویم که لئون تروتسکی « مظلوم »! دیر دنیا آمده بود... این جانور « استثنائی »! لوس و ناز پرورده، ذلیل پائین تنه... با نشخوار باور عامیانه و مسلط در باره هستی و هستنده ها، نشخوار طرز تلقی مالکان و سرمایه داران در مورد چگونگی بازآفرینی زیست جمعی انسان ها... اوهام فامیلی را زندگی می کرد. غم پایان کولاکیسم را در دل داشت...

حیرت آور اینکه شما، با آن گوش و هوش تیزتان... چیزی در مورد فرمایشات طبقاتی و جانبدار تروتسکی « مظلوم »! بخاطر همدردی با پدر سخت کوش خود بعنوان یک ملاک بزرگ را نشنیده اید - آنجا که می فرماید: انقلاب اکتبر « نتیجه یک عمر تلاش وی را مصادره کرد... ». چه مصیبتی! این نشان می دهد تروتسکی « مظلوم »! چقدر نگران دارائی و املاک فامیلی، پایان کولاکیسم بوده...

کولاک در « لاک »!

فرض می کنیم که تروتسکی، پیش از آشنائی با « مردان ایسکرا »! گرچه مبانی مزد و بهره مالکانه... را « کشف »! به حکم تقدیر تمام جزئیات دیالکتیک مادی و تاریخی را « فوت آب بود »! بر اثر یک « حواس پرتی »! شیفته و مجذوب فردیناند لاسال، مجذوب نوعی سوسیالیسم بیسمارکی گردید، و یا مقتضیات جوانی... در ملاء عام، مجالس و محافل قسم می خورد که روزی لاسال روسیه خواهد شد. نقل از رمان پلیسی « پیامبر مسلح »!
نسخه فرانسوی، مجلد اول

ولی اینکه تروتسکی - بقول شما « خبره و کاردان، رهبر انقلاب »! شاهد تعرض آشکار اشرافیت کارگری، اپورتونیسم و رویزیونیسم در قبال مارکسیسم، ناظر مبارزه مارکسیست های مصمم بر علیه گرایشات ارتجاعی، انحرافات مخرب از این دست در دل جنبش کارگری... در یک چنین شرایطی با اکسلرود و شرکاء همدست شد، بسمت منشویسم - نوع روسی رویزیونیسم و اپورتونیسم خرغلت زد و با بلشویسم، مارکسیست های مصمم روسی در افتاد، مرتب پاچه لنین را بدنشان می گرفت... کلی جای حرف دارد.

برخلاف تعبیر غلط انداز حضرت عالی، پای یک انتخاب سیاسی، خرغلت آشکار طبقاتی - ایدئولوژیک در میان بود و نه یک « خطا لپی »! خرغلتی کاملاً قابل فهم در جهت خاستگاه فامیلی لئون برونشتاین جوان بعنوان یک کولاک زاده « محترم »! پس کرم از خود درخت بود. در غیر اینصورت، چون هیچ چاره ای نیست، باید مثل شما رفتار کرد و یک « تروتسکی »! دیگر تراشید - جانوری « تقدیری، استثنائی... »! در ورای دنیای ناسوتی. این هم شگردی است. خیلی باستانی و دیر آشنا برای نفی داده ها، رویدادها، انکار حقایق جاری و تاریخی... تردستی که نیست. ولی از شما چه پنهان که خرغلت های نوبتی لئون تروتسکی تاریخی - کلاش و عیاش و « مظلوم »! هیچ ربطی با خشونت لنین « مجنون »! و استالین « بد خلق »! نداشت. خیر، کولاک نمی توانست برای همیشه در لاک بماند و نماند...

آگاهی و رهائی

اهمیت جدال قهری و مستمر میان کارگران و سرمایه داران برسر مزد و اشتغال و آموزش... بجای خود. سخن برسر رهائی نیروی مولد و متفکر، تسویه حساب طبقه کارگر با بورژوازی و امپریالیسم، تمام مناسبات تاکتونی، برسر مبارزه آگاهانه و سازمانیافته پرولتاریای مصمم و جسور و انقلابی و مغرور در جهان سرمایه داری، مبارزه طبقاتی در عالی ترین شکل آن است، که با تاسیس اتحادیه کمونیستها... انتشار مانیفست حزب کمونیست در میانه سده نوزدهم میلادی آغاز شد.

در این ارتباط، مارکس و انگلس: سوای دعوای نظری با فلسفه رسمی، طرز تلقی مسلط، مبارزه با خیالبافی های خرده پا، عصیانگری و آنارشسیم، سوای پژوهش و کارهای تئوریک... در براه انداختن این مبارزه آگاهانه و سازمانیافته - بسیج کارگران و روشنفکران انقلابی در اتحادیه کمونیست ها، تشکیل انترناسیونال اول بسال ۱۸۶۴ میلادی در لندن برای پیوند جنبش صنفی و سیاسی کارگران در سازمانی واحد... نقش کلیدی داشتند.

کلی سند و مدرک وجود دارد مبنی براینکه چطور مارکسیسم جسور، نماینده شعور نیروی زنده کار، مولد و متفکر، در جنبش کارگری سرآمد شد، در میان افکار عمومی اعتبار حقوقی کسب کرد. تا اینکه در چندین نوبت: نوبت اول (سازش آشکار بورژوازی « بالنده »! با پس مانده خائسالاری، عوامل سلطنت مطلقه... در فردای شکست انقلاب همگانی اروپا، ۱۸۴۸/۱۸۴۹ میلادی. نوبت دوم) بعد از شکست و خیانت ملی بناپارتیسم، پس از سرکوب کمون و قتل عام کارگران انقلابی پاریس بسال ۱۸۷۱ میلادی. نوبت سوم) بدنبال جنگ ویرانگر و استعماری کریمه... بسال ۱۸۵۳ میلادی، استقرار ارتجاع سیاسی در اروپای قاره، دچار اختناق شد...

سازش « آبرومندانه »!

پیروزی ضد انقلاب با تفتیش، بگیر و به بند در ملا عام همراه بود. رفته رفته جنبش کارگری فروکش کرد. مبارزه طبقاتی آرام گرفت، راکد شد. مبارزه آگاهانه و سازمانیافته پرولتاریا نیز، بخاطر پرهیز از ضایعات انسانی غیر لازم در شرایط اختناق، گرچه تعطیل نشد... اما بدلائلی کاملاً قابل فهم، تغییر شکل داد...

سخن برسر یک عقب نشینی تاکتیکی است برای بازنگری حوادث، خطاهای سیاسی و محاسباتی... برای تدارک بیشتر، بسیج بهتر از راه تبلیغات، نقد و بررسی، سازماندهی، تعلیم، کادر سازی، فضولی، افشاگری سیاسی. فعالیت مطبوعاتی، کارهای علمی و تنوریک مارکس و انگلس در دوران ارتجاع سیاسی، اختناق پلیسی... نمونه بودند.

حال آنکه خرده پای کودن و از خود راضی دست و پای خود گم کرد. سرخورده و مایوس شد. چون اهل مطالعه صبورانه، پژوهش و تحقیق نبود، از نقد و بررسی دلائل شکست می ترسید. برای مبارزه در یک شرایط دشوار، دوران عقب نشینی جنبش... آمادگی نداشت. این جانور « ذات البین »! همینکه نفع آنی خود را در خطر دید، لرزید، پس کشید، آرام گرفت، رام شد. بفکر نوعی سازش « آبرومندانه »! آشتی ننگین با ضد انقلاب افتاد...

پس بیخود نبود که ضد انقلاب « متحد »! سیاست چماق و هویج، خشونت و ناز، سرکوب و نوازش در پیش گرفت. نگران استمرار نظم مستقر، دیوانسالاری ثروت، سر کیسه را شل کرد و عاقبت اندیشان را قلقلک داد. خرده پای کور و کودن نیش (اش) تا بناگوش باز شد - خیلی « عالمانه »! اصل مبارزه آشتی ناپذیر طبقاتی در جهان سرمایه داری را بزیر سؤال برد. مارکسیسم را نشانه گرفت، حضور مستقل، آگاهانه و سازمانیافته طبقه کارگر در انقلابات همگانی را مردود شمرد...

انحلال انترناسیونال اول

چگونگی تاسیس این ارگان بین المللی کارگران فعلا مورد بحث نیست. همینقدر یاد آوری می کنم که این رویداد تاریخی در ارتباط با صنعت برزگ، تولید انبوه، بازرگانی فرامرزی در جهان سرمایه داری، با رشد نیروی مولد، تحول اقتصادی و اجتماعی، علمی و فنی، مادی و معنوی در اروپای غربی و آمریکای شمالی ملازمه داشت. با مرور سابقه مکتوب جنبش کارگری در دوران رقابت آزاد می توان دریافت که سنگ بنای انترناسیونال اول را اتحادیه کمونیستها گذاشت.

نقش ممتاز مارکس و انگلس در پایه گذاری، مدیریت انترناسیونال اول، از تعمیم متریا لیسم مادی و تاریخی، جهان بینی پرولتاریا و سوسیالیسم علمی گرفته تا خط مشی طبقاتی، تاکتیک و استراتژی طبقه کارگر در قبال بورژوازی قابل انکار نیست.

شواهدی هست مبنی براینکه انترناسیونال اول، با تمام اما و اگرها: ماجراجویی، سکتاریسم، کارشکنی آنارشیست ها - بلانکیست و پرودونیست و باکونیست - فضل فروشی و بزرقصانی لاسالیست ها... از بدو تاسیس تا مرحله انحلال، در حد توان خود، خیلی کارها کرد. به یمن تلاش مستمر، نظارت مارکس در کارهای اداری و نظری... وظایف تاریخی خود را انجام داد و کلی هم دستاورد داشت. بقول لنین، نوبت به گسترش جنبش کارگری و ایجاد احزاب سوسیالیستی بزرگ در کشورهای جداگانه رسید. این توضیح تئوریک لنین در باره نقش تاریخی انترناسیونال اول متوجه شکل مبارزه آگاهانه و سازمانیافته پرولتاریا در دو مرحله متفاوت از تکامل سرمایه داری است:

۱ (عهد رقابت آزاد میان سرمایه های منفرد... برسر بازار فروش، مواد خام و انرژی در سطح ملی.

۲ (عصر ستیز سلاطین مالی و صنعتی برسر کنترل بازار بین المللی، منابع مواد خام و انرژی در جغرافیای جهان.

بزعم خرده پای چموش و کم فرهنگ، اپورتونیست های از همه رنگ،
مداحان ریز و درشت جنبش های خود جوش و بی هدف کارگری... گویا این
ایدئولوژی « افراطی »! سماجت انقلابی مارکس برای رهائی طبقه کارگر،
تاکیدش بر دورنمای تاریخی پرولتاریا بود که انحلال انترناسیونال اول را
موجب شد...

نکند که برای « دوام انترناسیونال بود »! که لردیسم و بنیادگرایی،
جوش می زدند. بخاطر « نجات این سامانه کارگری بود »! که بورژوازی،
ضد انقلاب « متحد »! اجازه نمی داد که آثار علمی، فلسفی و تاریخی،
اقتصادی و اجتماعی، مقالات گزیده مارکس و انگلس در مورد مسائل کلیدی،
در دسترس کارگران و روشنفکران انقلابی قرار گیرند...

فخر کولاک زاده

از شما چه پنهان که خصومت هیستریک تروتسکی در قبال استالین، بقول ایزاک دویچر: کفاش زاده بی نام و نشان گرجی که هیچوقت غذای کافی نخورده بود... (روسیه، بعد از مرگ استالین) یک خصومت طبقاتی بود. بگور پدر « عالیجنابان »! آقایان و آقازاده ها، ملاک زاده ها و تاجر زاده ها، تروتسکی بازان از همه رنگ...

سخن برسر یک معضل قدیمی، بیماری اجتماعی در بستر مالکیت خصوصی است. بانی فخر این کولاک زاده عیاش، مالیخولیائی و گنده گوز، نخوت عالیجناب تروتسکی، بزعم ایزاک دویچر « مارکسیست خود ساخته »! همین بیماری دیرپای اجتماعی بود. ابهام در کجاست؟

مردک نفی انقلابی مالکیت خصوصی، محرک استثمار و استعمار، برتری طبقاتی، تسویه حساب تمام عیار با مناسبات متداول، تقسیم کار جاری، شیوه مرسوم تولید... تسویه حساب با مالکان و سرمایه داران را نمی پسندید. استمرار دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا برای درهم کوبیدن مقاومت حضرات در شرایط اضطراری را نمی خواست. بطور غریزی با ضبط ثروت « باد آورده »! اموال منقول و غیر منقول فامیلی میانه نداشت. مصادره دارائی و املاک آبا و اجدادی را هضم نمی کرد...

بهمین دلیل بود که عالیجناب تروتسکی مثل سگ هار پارس می کرد. یکروز آستین لنین « مجنون و مستبد »! روز بعد پاچه استالین « بد خلق »! را گاز می گرفت. رفتار مشابهی نیز با سایر مارکسیست های مصمم داشت. امروز می لاسید و فردا کینه می ورزید. می گفت و خیلی راحت حاشا می کرد. از مبارزه سیاسی و اجتماعی همان توطئه و حقه بازی را می فهمید...

خشم «نجیب زاده»!

تروتسکی از تبار «خوبان»! بود. خشم این نجیب زاده «محترم»! در قبال آن کفاش زاده «بی مقدار»! قهری بود. شاهد زنده پشتیبانی کارگران «جاهل روسی»! از حزب کمونیست - بلشویک، مرتب می نالید، غر می زد، حتی بخاطر سگش که برای شکار نبوده بود... قشقرقی براه انداخت که نگو. با این تصور اشرافی و تهوع آور... که گویا اعضای کمیته مرکزی حزب، عوامل استالین پدر سوخته... در ایجاد این «فاجعه بزرگ دست داشته اند»! در نامه ای رسمی خطاب به مسئولان حزب می نویسد: ببینید که چطور کمیته مرکزی حقوق دمکراتیک مرا را زیر پا گذاشته...

ایزاک دویچر - به نقل از رمان «پیامبر خلع سلاح»! قطع جیبی،

برگردان آلمانی، Urban - Taschenbuecher

بدون شک، فخر مستمر و غضب نوبتی عالیجناب تروتسکی ریشه در دارائی و املاک فامیلی داشت. خصومت طبقاتی - کولاکی اش با گسترش مبارزه طبقات «حقیر»! در سطح ملی و بین المللی، با اوج جنبش کارگری، برآمد پرولتاریای صنعتی و کمونیسم علمی در جهان سرمایه داری گل می کرد، بطور غریزی، در قبال کارگران انقلابی، مارکسیست های مصمم و گستاخ، شعله می کشید. و یا حتی تمام القاب عاریتی «مستبد و بد خلق و جاهل...»! را بکار می برد تا بر روی همین خصومت قهری و طبقاتی سرپوش بگذارد...

تا اینکه «عالیجناب»! بعد از مرگ لنین، مدعی ارث و میراث شد. پس پای «استبداد فردی استالین، گمراهی حزب کمونیست - بلشویک، انحراف دولت کارگری...»! در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را به میان کشید تا بجای کارگران «جاهل روسی»! ارتش رهبران خائن سوسیال دمکراسی باختاری را با خود همراه کرده و در یک ائتلاف «بزرگ جهانی»! با بورژوازی و امپریالیسم... بیاری اوباش، همدستی رجاله های سیاسی، نوعی «انقلاب ناب و سالم»! برپا کند...

سگ زرد برادر شغال

پس بیخود نبود که آن جنت مکان، آقای نیکیتا خروشچف معروف، همزمان با انتشار گزارش محرمانه کذائی خود - حاوی افشاگریهای محکم در باره « شخصیت پرستی، جنایات استالین... »! اشاعه نظرات تروتسکی را، نه در سرزمین شوروی، که در کشورهای اقمار... بلامانع و استناد به آثار نامبرده را برای پژوهشگران و نهادهای « ذیصلاح »! مجاز شمرد...

نمی توان ادعا کرد که آقای خروشچف - بعنوان دبیر کل قانونی حزب حاکم و رئیس دولت وقت امپراتوری شوروی... « بار نوعی اختناق استالینی، جو لنین پرستی... »! را بر دوش داشت. ولی حیرت آور اینکه همان شگرد تروتسکی را برای افشای استالین « بد خلق و بیرحم و خشن »! بکار گرفت. با جوهر مارکسیسم، لنین و لنینیسم در افتاد. بعد از مرگ مشکوک استالین، بطور « قانونی »! تمام دستاوردهای طبقه کارگر را بزیر سؤال برد...

پیداست که احیای اوهام تروتسکی: مقبول مالکان و سرمایه داران، محافل مالی و امپریالیستی... اهداف استراتژیک معلومی را دنبال می کرد. شخصیت تروتسکی تاریخی - کولاک زاده « مظلوم »! کلاش، دو دوزه باز، جاه طلب و توطئه گر... مطلوب باند تروریستی خروشچف - میکویان برای تعطیل دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و احیای سرمایه داری در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را بدست می داد...

در این راستا بود که خروشچف، در راس امور... بطور « قانونی »! احیای اوهام لنون تروتسکی را در دستور کار حزب و دولت شوروی گذاشت. مثل تروتسکی، مدعی « بازگشت به لنینیسم »! برای تهیه و تدوین گزارش محرمانه در باره « شخصیت پرستی، جنایات استالین... »! زمینه چینی کرد. همان گزارش « محرمانه و داخلی »! که در کنگره بیستم حزب حاکم بسال ۱۹۵۶ میلادی قرائت شد: ما نمی توانیم این مساله را به بیرون حزب ببریم، لباسهای چرک مان را در برابر چشم دشمن بشوئیم...

موضوع این گزارش ریاکارانه... فعلا بماند. ترور نا موفق استالین توسط خروشچف و شرکاء... مورد بحث نیست. حقیر نمی دانم که این گزارش «محرمانه»! کی و کجا، یا توسط کدام شیر پاک خورده ای تدوین شد. معذالک، گمان نمی کنم که کنگره بیستم حزب حاکم شوروی در سفارت آمریکا برگزار شده باشد...

تردید ندارم که توصیه های امنیتی خروشچف و شرکاء یک نیرنگ، کلک مرغابی بود تا نمایندگان حاضر در «کنگره»! موضوع گزارش پلیسی حضرات را جدی بگیرند. ناگفته نماند که آقای نیکیتا خروشچف «پاکدامن»! مثل تروتسکی «مظلوم»! احمق تر از آن بود که به استالین خرده بگیرد، عقب مانده تر از آن بود که بتواند استالین را متهم به انحراف از لنینیسم کند. این دلقک نمی دانست، نمی فهمید که لنینیسم شاهکار تنوریک استالین بود. یک تنوری علمی و منسجم در مسیر نظرات لنین، ترهای مارکس و انگلس، که برای اولین مرتبه مکانیسم های گذار انقلابی از سرمایه داری به کمونیسم را بدست داده و در معرض دید جهانیان می گذارد...

اوهام تروتسکی «مظلوم»! با سفارش مطبوعات اروپا و آمریکا، حمایت بی دریغ محافل مالی و امپریالیستی... در افکار عمومی راه یافتند. حقیر شک دارم، شکی غلیظ، خیلی غلیظ، که عالیجناب تروتسکی همان نگارنده آثار «تروتسکی»! باشد. چون با وجود لشگر ماموران کار کشته، مثل ماکس ایستمن و ایزاک دویچر... با وجود ارتش گوساله های پولکی، احتمال امضا فروشی تروتسکی «بزرگوار»! اصلا منتفی نیست...

حال خودمانیم، چطور شد که گزارش کنگره بیستم حزب حاکم شوروی، متن این گزارش «محرمانه»! با آنهمه سفارشات امنیتی... (شرح فوق) کارگران «جاهل روسی»! مردم «نادان شوروی»! اینها که آدم نبودند، حتی پیش از مطبوعات خودی، به ینگه دنیا رسید، ابتدا در مطبوعات پر تیراژ آمریکا چاپ و منتشر شد؟ فقط خدا می داند...

قرائن نشان می دهند که باند تروریستی خروشچف بسیاق تروتسکی، همان کولاک زاده اوکراینی کلاش، کور و کودن و مشنگ... رفتار کرده. مطلوب تروتسکی را دنبال می کرد: تعطیل دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا، تخریب ساختمان سوسیالیسم در دوران گذار... با چراغ سبز امپراتوری پول. اما فقط با یک تفاوت « ناچیز »! که اینبار دست اندر کاران این جنایت آشکار، ویرانگری بسود سرمایه، دیوانسالاری ثروت، دو دولت بزرگ و مقتدر، امپراتوری شوروی و امپریالیسم آمریکا بودند...